قد جاءکم من اللہ نور و کتاب مبین

سنہ ۱۲۹۴ھ

ازالۃ العلۃ و ازاحۃ الاختلاف

ملقب بہ

جواب باصواب

در مطبع صبح صادق واقع شہر عظیم آباد محلہ لودی طبع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

وبه نستعين

الحمد لمن من علينا وهدانا الدين الاسلام و
دعانا فهدانا سبل السلام ومتعنا فاستننا بسنة و شريعة
سيد الانام محمد المنعوت على ألسنة الانبياء الكرام
المبعوث الى الخاص و العام المفرق بين الحلال و الحرام
الناسخ بدع اهل الخدع من عبدة الطواغيت و الاصنام
خير من دب ودرج وتنوع بمباشرة نعله الثرى و ارج
وانعم علينا بالقرآن افصح الكلام وجعلنا من المتمسكين
بولاية امير المؤمنين و آله المؤتمنين مصابيح
الهدى ومجاديح الندى عليه وعليهم الصلوة و
السلام ما كرت الليالي و الايام ربنا اننا سمعنا مناديا ينادي
للايمان ان امنوا فامنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و كفر عنا سيئاتنا و

توفنا مع الابرار ربنا وآتنا ما وعدتنا على رسلك ولا تخز
يوم القيامة انك لا تخلف الميعاد اما بعد چون بعض طلاب
ابناي زمان رساله تاليف نموده و از اثبات الخلافة بالقران واسكات المخا
بالبرهان ناميده وخيلي بر تزيلات ومقدمات چند كه در كتب اركان خو
بافته يافته فراهم آورده فخر ومباهات كرده وخر اميده و براي ازا
مغالبه بسبب الغه ومطالبه جواب ان از حد كذرانيده لهذا بجهة ازاحه وازال
شبه ووساوس عوام الناس وتنبيهم بر تمويه او تحرير اين چند
اوراق اتفاق افتاد واز براي ابطال تشكيكاتش بر محض ايراد براهين
ودلائل قامعه از كتب معتبره سنيان اكتفا رفت بدون تعرض به حشو وزوا
بي حاصل وخرافات ومزخرفات لاطائل ؎ اذا السفه عن الحق
والباطل لجلج شعر الحق ابلج لا يحيل صوابه ؎ والحق يعرفه
ذوو الالباب وفقنا الله سبحانه للسلوك على سمت المنهج
والتنكب عن الطريق الاعوج وتطول علينا بسهوله المخرج
فانه جواد كريم وسميته بازالة العلة وازاحة
الاختلاف في اسفار القناع عن وجه آية الاستمتاع وتفسير
آية الاستخلاف خلافا للمزعوم من يصرف الكلام عن حرام واض
ويحرف الكلم عن مواضعه من بله اهل الخلاف لا تحقيقا
تقليدا للآباء والاسلاف المنحرفين عن طريق العدل والانصاف

المسرفين الى الظلم ولا اعتساف الذين يحسبونه شيئا وهو عند الله عظيم
ربنا افتح بيننا وبين قومنا بالحق وانت خير الفاتحين واهدنا و
اياهم الصراط المستقيم صراط الذين انعمت عليهم من النبيين والصديقين
والشهداء والصالحين وحسن اولئك رفيقا غير المغضوب
عليهم ولا الضالين امين امين امين رب العالمين

كتب نمودم انرا به جواب باصواب و مرتب نمودم بر دو باب

اجابا من رب الارباب الاجر والثواب والهام الحق
السلوك على نهج الصدق في كل باب فانه يهدي من
يشاء سواء السبيل وهو حسبي ونعم الوكيل باب اول در ابطال
... كه بر حضرت خير البريه در باره متعه زنان بسته
... العاصر اما بعد بر ضمير اشراق تخمير وانصاف پذير صغير و كبير
... محتجب مباد كه اين احقر العباد خادم الطلبه فقير محمد عظيم عفر الله
... و لوالديه زمانه . واز ده سال كذشتنيست كه سكونت در محله مغل پوره
... محلات شهر عظيم اباد ميدارد بجز شغل درس و تدريس با مرديكر
... تعطيل بحث و تقرير با اهل مذاهب مخالف ميل طبيعت خود نداشت
... ان روش و اطوار نزد فقير مكروه بي سودمي نمود وليكن اخر الامر
... از مردمان اهل تشيعه مسمي ميان علي جان كه با فقير رابطه سلام عليك
... داشت و دوكانش اثناي راه غريب خانه فقير و مسجد واقع شده است

واکثر اوقات اتفاق مرور وامد ورفت فقیر قریب دوکانش می افتاد
روزی از روزها سوال درباب متعه از فقیر نمود که نکاح متعه را حضرت
جایز فرمود وخلیفه ثانی درعهد خود از احرام کرد وخلاف حکم حضرت نمود
چنانچه در صحیح بخاری ومسلم که اصح کتب سنیان اند موجود است فقیر جواب
داد که جناب رسالت ماب صلی الله علیه وسلم اول او آخر ابلی و متعه را حکم حلال
فرموده بود وبعد از ان هر دو را منسوخ ساخته حکم حرام نمود وآن کسان را
که خبر حکم حرمت نرسیده بود خلیفه ثانی درعهد خود ایشان را خبردار و مطلع
ساخت نه که از جانب خود حکم حرام فرمود مطلب صحیحین انیست وانچه
که شما فهمیده اید محض غلط وبی اصل است انتهی سبحانک هذا بهتان عظیم
بهتان عظیم والمفترا ای انه بهت فبهت بهتا بحتا واخترع
وابدع مجادلة دجتا اعتزازا واحترازا ابا فی کرش
سلفه اذ لیس فی کتابه شیء من جرابه بل هو اظهار فضیلة
منه لاصحابه فی احبابه مع انه لیس من فرسان هذا
المیدان اقول وبالله المستعان بدانکه حکم اهداء فی هدایة وما ینطق
عن الهوی ان هو الا وحی یوحی جناب ختمی ماب علیه واله السلام الله
الملک الوهاب کاهی امر امری بهوای نفس خود نشدند وبرای خود
تشهیا من عند نفسه بعد صدور امر الهی در امریکه من الله دران مامور
بودند نهی نفرمودند وبعد نزول آیه متعه آیتی که ناسخ ان باشد نازل نشده

پس چگونه حضرت رسالت مآب صلی الله علیه واله وسلم از متعه نهی نمودند
چنانچه در تفسیر کبیر ونیشاپوری مسطور ست واما عمران بن الحصین
فانه قال نزلت آیة المتعة فی کتاب الله ولم ینزل
بعدها آیة تنسخها وامرنا بها رسول الله صلی
الله علیه وسلم وتمتعنا معه ومات ولم ینهنا عنها
ثم قال رجل برایه ما شاء یرید ان عمر نهی عنها
خلاصه معنیش آنکه عمران بن حصین میگوید که بعد نزول آیه متعه آیتی نازل نشده
که ناسخ آن باشد وحکم فرمودند جناب رسالت مآب صلی الله علیه واله
وسلم بمتعه کردن ونهی از آن نفرمودند بعد از آن مردی برای خود
نمود آنچه خواهش نفس خود دستش بود ومراد از آن مرد عمر است که نهی از آن کرد
انتهی پس تحریم متعه وصدور نهی از آن منحصر در قول عمر است وبس واکابر
علمای ایشان نیز اعتراف باین دارند وروایات صحیحین وغیرهما هم مثبت جواز
متعه واستمرار آن تا مدتی از زمان خلیفه ثانی اند فتوجیه الکلام
ربع الملام لوجیه بما لا یرضی به قائله وبما لا یسمن ولا یغنی
من جوع عند الرجوع فی صحیح المسلم عن قیس قال سمعت
عبد الله یقول کنا نغزو مع رسول الله صلی الله
علیه وسلم لیس لنا نساء فقلنا الا نستخصی فنهانا عن ذلک

ثم رخص لنا ان ننكح المرأة بالثوب الى اجل ثم قرأ عبد الله
يا ايها الذين آمنوا لا تحرموا طيبات ما احل الله لكم ولا تعتدوا
ان الله لا يحب المعتدين يعني از قيس مروي ست كه گفت من
شنيدم عبد الله را كه گفت ما با رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم بجنگ
و دعوي ميرفتيم زنان با خود نداشتيم پس بخدمت حضرت نبوي عرض
نموديم كه آيا اجازت هست تا خود را خصي كنيم خواجه دوسرا بعد استماع
ماجري و نهي از استخصا اجازت دادند كه ما با ضعيفه بعوض جامه صيغه كنيم
تا مدتي معين بعد ان عبد الله آيه يا ايها الذين آمنوا لا تحرموا طيبات
ما احل الله لكم ولا تعتدوا ان الله لا يحب المعتدين
تلاوت نمود ظاهر ترجمه اش آنكه اي مومنان حرام مگردانيد وخود را
منع مكنيد از طيباتيكه خداي تعالى براي شما حلال ساخته واز حدود الهي
شريعت پا بيرون نگذاريد بدرستيكه خداي تعالى دوست نميدارد تعدي كنندگان
را واين روايت را بخاري هم در صحيح خود وهم در كتاب التفسير واحمد در مسند
نيز در مشكوة ودر در منثور وملا علي متقي در كنز العمال ذكر نموده اند پس
روايت مذكوره نظر به آنكه فحول اهل سنت نقل كرده اند خالي از اعتبار واعتماد
نخواهد بود وابن مسعود از جناب رسالتماب صلى الله عليه وآله وسلم جواز
متعه را نقل كرده وذكر ناسخ ان ننموده واگر ميبود البته نقل مي نمود واذ ليس
فليس واز عبارت ابن القيم خواهي دانست كه طايفه از اهل سنت بر

...ن مسعود استدلال کرده اند براینکه نهي متعه ازجناب رسالتماٰب صلي الله
...یه واله وسلم واقع نشده ونزد ابن مسعود متعه جایز بود ونسخ ان اصلي
...رد بلکه تلاوت ایه شریفه تعریض صریح ست بخلیفه چه امري که ازنص قران
...ت بود حکم بحرمتش نمود وایضا في صحیح المسلم عن عمرو بن دینار
...سمعت الحسن بن محمد یحدث عن جابر بن عبد الله و
...لمة بن الاکوع قالا خرج علینا منادي رسول الله صلی الله
...یه واله وسلم فقال ان رسول الله صلی الله علیه
...سلم قد اذن لکم ان تستمتعوا یعني متعة النساء
...ي عمرو بن دینار گفت که شنیدم من حسن بن محمد را که حدیث میکرد
...ابر بن عبد الله وسلمه بن اکوع که گفتند این هردو منادي ازجانب
...ول خدا صلي الله علیه واله وسلم بیرون امد وندا کرد که بتحقیق رسول خدا صلی الله
...یه واله وسلم اذن فرموده است بشما که متعه نسا بکنید واین روایت
...اري نیز در صحیح خود اورده ونیز در صحیح مسلم از جابر بن عبد الله وسلمه
...ن الاکوع منقول ست که ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اتانا
...ذن لنا في المتعة یعني بتحقیق که رسول خدا صلي الله علیه واله وسلم نزد ما تشریف
...دند واجازت متعه دادند ففي الروایتین من الدلالة علی استصحاب
...ها لا یخفی ولا علی النسخ ضل ونیز در صحیح مسلم مسطور ست قال عطا قدم
...ر بن عبد الله معتمرا فجئناه في منزله فسأله القوم

عن اشیاء ثم ذکروا المتعة فقال نعم استمتعنا علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم وابا بکر

وعمن معنیش انکه عطا میگوید که جابر بن عبدالله به اراده عمره آمده بود
با برای دیدنش در منزل او رفتیم پس سوال کرد قوم او را از چیزها
چند بعد ان حکایت متعه در میان آوردند جابر گفت بلی متعه میکردیم
ما در عهد رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم و در عهد ابی بکر و عمر
این روایت دلالت میکند بر انیکه متعة النسا در زمان حضرت رسول خدا صلی
علیه واله وسلم و تمام زمان خلافت خلیفه اول و مدتی از زمان خلیفه ثانی
جایز بود فثبت استمرار جواز الاستمتاع والعمل به واشتهاره بین الا
وبقاؤه عملا بالاستصحاب وغیر خاف
علی العالم الراسخ ان الاصل عدم النا سخ وظاهرست
این زمان متاخرست از نهی عمر قال العسقلانی فی تهذیب التهذیب قال ا
عیینة عن عمرو بن قیس سألت عطا متی ولدت قا
لعامین خلیا من خلافة عثمان وذکر احمد
بن یونس الضبی انه ولد سنة س
وعشرین یعنی عسقلانی در کتاب تهذیب التهذیب گفته که ع
بن قیس از عطا پرسید که وقت و زمانه ولادت تو کدام ست
گفت که بعد از دو سال از خلافت عثمان و احمد بن یونس ذکر کرده که
عطا در سنه بست وهفت بوده پس ولادت عطا بعد زمان ب
از وفات خلیفه ثانی است چه جای نهی او از متعه که بعد انقضا

نصف خلافت او بود و هرگاه که ثابت شد که جابر بن عبد الله بعد
زمان بسیار از مرگ عمر متعه را جایز میدانست پس معلوم شد
که نزد جابر انصار نهی عمر از متعه لایق اعتنا و قابل اعتبار نبود
که با نهی عمر متعه را جایز میدانست چه نهی عمر را مستندی قابل قبول
از قول خدا و رسول نبوده و احتمال عدم اطلاع جابر بر اختراع و ابتداع
عمر غیر سدید و هم خیلی از عقل بعید کما لا یخفی علی من
القی السمع وهو شهید بلکه دیگر روایات اینه منقوله از جابر دلالت بران
دارد که جابر بر نهی عمر مطلع بوده و تجویزان نموده خلافا للخلیفه لکونه
ابتدائه من ابتداعه و اختراعه کالتراویح لا اتباعه
قطع نظر از افترا بر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم خود
خلیفه هم بسته و گوش خاطرش ازین سخن جواب ناصواب خسته چه خود
حضرت خلیفه اسناد نهی بجناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و
سلم نکرده لانه قال انا انهی عنهما و تقدیم ما حقه التاخیر
الحصر یعنی منم آنکه نهی نمودم و در بیان ممنوع نبود و نیز در صحیح مذکور
مسطور است حدثنی محمد بن رافع قال نا عبد الرزاق قال
ابن جریج قال اخبرنی ابو الزبیر قال سمعت جابر بن
عبد الله یقول کنا نستمتع بالقبضة من التمر و
الدقیق الایام علی عهد رسول الله صلی

الله علیه واله وسلم وابی بکر حتی نهی عنه عمر فی
شان عمرو بن حریث حاصلش انکه ابو الزبیر گفت که شنیدم جابر بن
عبد الله را که میگفت متعه میکردیم ما بر مشتی از خرما و آرد روزی چند
در عهد رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم و در عهد ابی بکر تا انکه نهی کرد
عمر از متعه کردن در شان عمرو بن حریث این روایت هم دال است
بر انکه صحابه کرام اعنی جابر وغیر او عالم و عامل متعه بودند بر عهد جناب
رسالتماب صلی الله علیه واله وسلم و عهد ابی بکر و بعضی از زمان خلافت عمر
تا وقتیکه منع نمود عمر از ان در شان عمرو بن حریث بالفرض والتقدیر
اگر ناسخی می بود روایات و حکایات داله بر جواز کی نقل میکردند و ظاهر
است که از مجرد نهی عمر عدم جواز متعه لازم نمی اید بلکه کانتا وانا انهی
عنهما کاشف از ان ست که خلاف الله ولرسوله نهی نمود و ما انچه مسلم
در صحیح خود اورده عن ایاس بن سلمة عن ابیه قال
رخص رسول الله صلی الله علیه وسلم عام اوطاس فی المتعة
ثلثا ثم نهی عنها مقصودش انکه سال اوطاس حضرت خیر الناس
تا مدت ۳ روز اجازت متعه فرمودند بعد از ان منع نمودند ولیس
فی الروایة الا لفظ نهی وهو اعم من الحرمة ولا دلالة للعام علی الخاص فیجوز ان
یکون النهی تنزیها کما صرح به بعض
اکابر اهل السنة چنانچه محمد بن الحسن در موطا بعد اخراج

در روایت از مالک درباره متعه گفته المتعة مکروهة فلا ینبغی
فقد نهی عنها رسول الله صلی الله علیه وسلم فیما جاء فی غیر
حدیث ولا اثنین انتهی وقوله مکروهة وکذا
لا ینبغی شاهد عدل علی ما ادعیناه کما لا یخفی علی
من له انس بالعبارات العربیة ومحاورات الادباء و
العلماء وعثور علی الاحادیث واین وجه جاریست در جمیع روایات
که دران لفظ نهی وارد است واما آنچه مسلم در صحیح خود نقل نموده و
سنیان بان استدلال بر تحریم متعه وتأیید تابید تحریم آن مینمایند اینست
حدثنا قتیبة بن سعید قال نا لیث عن الربیع بن سبرة
الجهنی عن ابیه سبرة انه قال اذن لنا رسول الله صلی الله علیه
وسلم بالمتعة فانطلقت انا ورجل الی امرأة من بنی عامر
کأنها بکرة عیطاء فعرضنا علیها انفسنا فقالت ما تعطی فقلت
ردائی وقال صاحبی ردائی وکان رداء صاحبی اجود
من ردائی وکنت اشب منه فاذا نظرت الی رداء صاحبی
اعجبها واذا نظرت الی اعجبتها ثم قالت انت ورداؤک یکفینی
فمکثت معها ثلاثا ثم ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال
من کان عنده شیء من هذه النساء التی یتمتع فلیخل سبیلها ثمن
حاصلش آنکه سبره میگوید که اجازت متعه داد ما را رسول خدا صلی الله

علیه واله وسلم پس رفتیم من ومردی نزد زنی از بنی عامر گویا که زنی جوان
وبا اعتدال و دراز گردنی بود ازش خواهش متعه کردیم گفت چه میدهی
گفتیم ردائی که دارم و گفت رفیق من ردائی که دارم و ردای رفیق من بهتر از
ردای من بود ومن جوانتر بودم از رفیق خویش وقتیکه نگاه میکرد به ردای صاحبم
خوشش می آمد وچون صورت من میدید بشگفت می آورد مرا و او شیفته
و فریفته جمال خودم میکردم او را پس گفت که تو و ردای تو مرا کافی ست بعد
ازان مدت سه شب اتفاق مصاحبت افتاد پس ازان حضرت رسول صلی الله
علیه واله وسلم فرمودند که هر که نزد او یکی ازین زنها ئیکه با نها متعه میکنند
باشد رهاش کند پس بر تقدیر تسلیم مقصود ان حضرت اینست که
چون مدت متعه که سه روز بود منقضی گذشته ولش کنند و اگر دلش خواهد
که نگاهش بدارد احتیاج بعقد جدید دارد لانتهاء المدة پس
این روایت از ادله جواز متعه ست نه از دلائل التحریم آن

وحدثنا ابو كامل فضيل بن حسين الجحدري قال حدثنا
بشر يعني ابن مفضل قال حدثنا عمارة بن غزية عن الربيع
بن سبرة ان اباه غزا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم
فتح مكة قال فاقمنا بها خمس عشرة ثلثين بين ليلة
ويوم فاذن لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في متعة
النساء فخرجت انا ورجل من قومي ولي عليه فضل في الجمال

هو قريب من الدمامة مع كل واحد منا برد فبردي خلق
اما برد ابن عمي فبرد جديد غض حتى اذا كنا
بسفل مكة او باعلاها فتلقتنا فتاة مثل البكرة
العنطنطة فقلنا لها هل لك ان يستمتع منك احدنا
الت وما تبذلان فنشر كل واحد منا برده
فجعلت تنظر الى الرجلين ويراها صاحبي ينظر الى عطفها
فقال ان برد هذا خلق وبردي جديد غض فتقول برد
هذا لا باس به ثلث مرات او مرتين ثم استمتعت
منها فلم اخرج حتى حرمها رسول الله صلى الله عليه و سلم
يعني از ربيع بن سبره منقول ست که پدرش در فتح مکه باجناب رسول خدا
صلى الله عليه واله وسلم شریک غزا بود میگفت که اقامت نمودیم ما در
مدت پانزده یوم بلیلته فیما بین سی شب و روز پس اجازت فرمود ما را
رسول خدا صلى الله عليه واله وسلم بمتعه النسا پس همراه اینه رفتم من و
مردی از قوم من و مرا براو در جمال فضلی بود و او فی الجمله قبیح منظر و بدرو بود
هریکی از ما بردی می داشت و برد من کهنه بود و اما برد ابن عم من پس آنه
بردی خوب و مرعوب بود تا انکه بودیم در مسفله مکه معظمه که جانب جبل عمر
شد یا در معلاة ان که جانب مقابل مسفله است و عوام الناس این
جانب را جنة المعلى می نامند و روضات حضرت خدیجه کبری و حضرت آمنه

بنابر مذہب اکثر والدہ حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ و الہ وسلم حضرت
عبد مناف وحضرت عبد المطلب وحضرت ابو طالب صلوات اللہ علیہم
دران جا است پس زنکہ جوانکی بما برخورد مثل شتر بچہ طویل العنق یعنی کلف
دبعیلہ مہش بی القرط وشگفت بود ازش پسیدیم کہ آیا رضا میدہی
رغبت داری کہ یکی از ما دو نفر با تو صیغہ کند گفت کہ چہ میدہید پس ہر
یکی از ما برد خود را وانمود و باو نمود و نشانش داد و او بما می نگریست
رفیق من مصروف و مشغوف بجانب نگاہ کردن بجانب کردن او شد
گفت کہ برد ش کہنہ است و برد من نویس زن دو مرتبہ یا سہ مرتبہ
گفت کہ عیبی ندارد بعد ازان متعہ کردم با او و بیرون نرفتم تا آنکہ رسول
صلی اللہ علیہ و الہ وسلم متعہ را حرام فرمود پس راوی این روایت
بن مفضل و سبرہ است و اکثر مبغض جناب امیر المومنین علیہ السلام بود
مجوز متعہ است پس کسیکہ باین سیرت باشد و اتباعش مجروح و مقدوح
وسیجی حال السبرة من اهل الخبرة وحدثنا احمد بن سعید بن ص
الدارمی قال حدثنا ابو النعمان قال نا وهیب قال نا عمارة
بن غزیة قال نا الربیع بن سبرة الجهنی عن ابیه قال خ
مع رسول الله صلی الله علیه وسلم عام الفتح الی مكة
فذكر بمثل حدیث بشر وزاد قالت
هل یصلح ذاك وفیه قال ان برد هذا خلق

مضمونش انکه ربیع روایت میکند از پدر خود که میگفت پاشدیم ما با رسول خدا
صلی الله علیه واله وسلم در فتح مکه پس بیان نمود مثل روایت بشر با زیادتی
این فقره که قال أنف هل يصلح يعني آيا اين برد قابليت دارد وهم درين
روایت باین نحو وارد است که قال ان برد هذا خلق يعني برد اين كهنه است
ورواها ايضا ابن سبرة وحدثنا محمد بن عبد الله بن نمير قال
حدثنا ابي قال حدثنا عبد العزيز بن عمر قال حدثني الربيع
بن سبرة الجهني ان اباه حدثه انه كان مع رسول الله صلى الله
عليه وسلم فقال يا ايها الناس اني قد كنت اذنت لكم في الاستمتاع
من النساء وان الله قد حرم ذلك الى يوم القيمة
فمن كان عنده منهن شيء فليخل سبيله
ولا تأخذوا مما اتيتموهن شيئا
خلاصه مضمونش انکه روایت میکند ربیع از پدر خود سبره که پدر او باو
گفت که او با رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم بود پس آن حضرت فرمودند
یا ایها الناس من شما را اجازت داده بودم در خصوص متعه زنان حق تعالی
حرام گردانید تا روز قیامت پس هر که نزد او یکی ازین زنها باشد
رهاش کند و هیچ وا پس مگیرید از انچه بآنها داده اید وحدثنا ابو بكر
بن ابي شيبة قال نا عبيدة بن سليمان عن عبد العزيز بن عمر
بهذا الاسناد قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم قائما بين الركن والباب

وہو یقول مثل حدیث ابن نمیر یعنی باسناد مذکور از عبد العزیز عمر مروی است
که گفت رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم را بابین رکن عراقی وباب
کعبه ایستاده دیدم درحالیکه میفرمودند مثل حدیث ابن نمیر راوی
روایتین عبد العزیز عمر است ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب
ترجمه عبد العزیز عمر گفته وحکی الخطابی عن احمد بن حنبل قال لیس هو من اهل
الحفظ والاتقان پس روایتش قابل اعتماد واذعان واعتقاد نخواهد بود وحدثنا
اسحق بن ابراہیم قال نا یحیی بن آدم قال حدثنا ابراہیم بن سعد
عبد الملک بن الربیع بن سبرة الجهنی عن ابیه عن جده قال امر
رسول الله صلی الله علیه وسلم بالمتعة عام الفتح
حین دخلنا مکة ثم لم نخرج منها حتی نہانا عنها
خلاصه مضمونش آنکه سبره از جد خود روایت میکند گفت که امر فرمود
رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم به متعه سال فتح چون داخل مکه شدیم
پس هنوز از مکه بیرون نرفته بودیم آنحضرت ممانعت فرمودند مارا ازان پس
حدیث لفظ ہم وارد است وقد مرّ ما فیه فتذکر ومع هذا فالراوی ابراهیم
وذہبی در میزان الاعتدال وابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب او
جرح نموده اند ومن رواتها عبد الملک بن الربیع وذہبی اورا در میزان الاعتدال
خارج از اعتدال دانسته وحدثنا یحیی بن یحیی قال نا عبد العزیز
بن ربیع بن سبرة بن معبد قال سمعت ابی ربیع بن سبرة

يحدث عن ابيه سبرة بن معبد ان نبي الله صلى الله عليه وسلم
عام فتح مكة امر اصحابه بالتمتع من النساء قال فخرجت انا و
صاحب لي من بني سليم حتى وجدنا جارية من بني عامر كانها
بكرة عيطاء فخطبناها الى نفسها وعرضنا عليها بردينا فجعلت
تنظر فتراني اجمل من صاحبي وترى برد صاحبي احسن من
بردي فآمرت نفسها ساعة ثم اختارتني على صاحبي فكن معنا
ثلاثا ثم امرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم بفراقهن

يعني سبره ميگويد كه جناب رسول خدا صلى الله عليه واله وسلم سال
فتح مكه اصحاب خود را امر به متعه فرمود پس بيرون رفتيم من و رفيق من از
بني سليم تا انكه يافتيم زنكه جوان كلفتي كه مانند شتر بچه ماده دراز
گردن يعني خوش گل و خوب دم مرغوب بود پس خطبه كرديم او را و بردهاي خويش
را داديم دختر نگاه ميكرد و صورت من از رفيق من جميل تر مي نمود و برد رفيق
من از برد من بهتر بود پس بعد مؤامره و تامل ساعتي مرا بر رفيق من
اختيار كرد و پسند نمود پس آن زنها با ما سه شب بودند بعد ان جناب
رسول خدا صلى الله عليه واله وسلم امر بفراق آنها فرمود اين روايت
... روايت اول در حقيقت از وجوه جواز ست نه از دلائل وجوب
... ازين ظاهر ست كه زنان متمتع بهن نزد اصحاب تا سه روز ماندند
... ازان جناب رسالتماب صلى الله عليه واله وسلم امر فرمودند بفراق

ایشان وامر بفراق علی الاطلاق مستلزم نسخ نیست لِاَنَّہٗ اَعَمُّ وَلَا دَلَالَۃَ لِلعَامِ
عَلَی الخَاصِ تحمل کہ بسبب انصرام ایام بدت مضروبہ کہ ۳ روز پیشتر نبوده بود
باشد وَحَدَّثَنَا عَمْرٌو النَّاقِدُ وَابْنُ نُمَیْرٍ قَالَا نَا سُفْیَانُ بْنُ
عُیَیْنَۃَ عَنِ الزُّھْرِیِّ عَنِ الرَّبِیْعِ بْنِ سَبْرَۃَ عَنْ اَبِیْہِ اَنَّ النَّبِیَّ
صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ نَہٰی عَنْ نِکَاحِ الْمُتْعَۃِ
مفادش آنکہ سبرہ میگوید کہ جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نہی
از نکاح متعہ فرمودند وَحَدَّثَنَا اَبُوْ بَکْرِ بْنُ اَبِیْ شَیْبَۃَ قَالَ نَا ابْنُ
عُلَیَّۃَ عَنْ مَعْمَرٍ عَنِ الزُّھْرِیِّ عَنِ الرَّبِیْعِ بْنِ سَبْرَۃَ عَنْ اَبِیْہِ
اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ نَہٰی یَوْمَ الْفَتْحِ
عَنْ مُتْعَۃِ النِّسَاءِ یعنی سبرہ گفت کہ نہی فرمودن حضرت روز فتح از متعہ
وَحَدَّثَنِیْہِ حَسَنُ الْحُلْوَانِیُّ وَعَبْدُ بْنُ حُمَیْدٍ عَنْ یَعْقُوْبَ
بْنِ اِبْرَاھِیْمَ بْنِ سَعْدٍ قَالَ حَدَّثَنَا اَبِیْ عَنْ صَالِحٍ قَالَ نَا ابْنُ
شِہَابٍ عَنِ الرَّبِیْعِ بْنِ سَبْرَۃَ الْجُھَنِیِّ عَنْ اَبِیْہِ اَنَّہٗ اَخْبَرَہٗ اَنَّ
رَسُوْلَ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ نَہٰی عَنِ الْمُتْعَۃِ زَمَانَ
الْفَتْحِ مُتْعَۃِ النِّسَاءِ وَاَنَّ اَبَاہُ کَانَ تَمَتَّعَ بِبُرْدَیْنِ اَحْمَرَیْنِ
معنیش آنکہ سبرہ خبر داد ربیع را کہ جناب رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
نہی فرمود از متعہ در زمان فتح متعہ زنان را و پدر او متعہ کردہ بود بعوض
دو برد سرخ وَحَدَّثَنِیْ حَرْمَلَۃُ بْنُ یَحْیٰی قَالَ نَا ابْنُ وَھْبٍ

قال اخبرني يونس قال ابن شهاب اخبرني عروة بن الزبير
ان عبد الله بن الزبير قام بمكة فقال ان ناسا اعمى الله
قلوبهم كما اعمى ابصارهم يفتون بالمتعة يعرض برجل
فناداه فقال انك لجلف جاف فلعمري لقد كانت المتعة تفعل في
عهد امام المتقين يريد برسول الله صلى الله عليه وسلم فقال له ابن
الزبير فجربت بنفسك فوالله لئن فعلتها لارجمنك باحجارك

يعني خبر داد عروه بن زبير ابن شهاب را كه عبد الله زبير در مكه بود ميگفت
مردماني چند اند كه كور كرده خداي دلهاي ايشانرا چنانكه نابينا كرده چشمهاي
ايشانرا فتوي ميدهند به جواز متعه و حال انكه مقصودش ازين تعريض و اشاره
بطرف شخصي پس مشار اليه اورا صدا زد و گفت بتحقيق كه تو مردي بي سروپائي
يعني غليظ الطبع وجفاكاري و بعيد از ادب شريعت سيد ابراري و براي
دل مسكي پس هر اينه قسم بعمر خودم كه در زمان حضرت سرور عالم صلى الله عليه
وسلم متعه جايز و جاري بود پس ابن زبير با وگفت كه كار فاجري كردي پس
قسم بخدا اگر انرا كردي هر اينه سنگسارت ميكنم باحجار تو قال ابن شهاب
فاخبرني خالد بن ابن المهاجر بن سيف الله انه بينا هو
جالس عند رجل جاءه رجل فاستفتاه في المتعة فامره
بها فقال له ابن ابي عمرة الانصاري مهلا قال ما هي والله
لقد فعلت في عهد امام المتقين ثم قال ابن ابي عمرة

إِنَّهَا كَانَتْ رُخْصَةً فِي أَوَّلِ الْإِسْلَامِ لِمَنِ اضْطُرَّ إِلَيْهَا
كَالْمَيْتَةِ وَالدَّمِ وَلَحْمِ الْخِنْزِيرِ ثُمَّ أَحْكَمَ اللّٰهُ
الدِّينَ وَنَهَى عَنْهَا يعنى ابن شهاب گفت پس خبر داد مرا خالد بن
مهاجر بن سيف الله كه او در اثناى آنكه او نشسته بود نزد مردى مردى آمد
او پس استفسار كرد ازو در باب جواز متعه پس امر كرد او را بمتعه پس نهيب
او را ابن ابى عمره انصارى و گفت خاموش ساكت باش چه چيز است گفت
وچه خبر است وچه قصه است اين وچه حكايت والله هر آئينه بتحقيق كه بفعل
آن متعه واقع شد در عهد امام المتقين بعده ابن ابى عمره گفت اجازت متعه
در اول اسلام براى كسى بود كه ضرورت بآن داشت مثل اكل ميته ودم ولحم خنزير
بعد از آن خداى تعالى دين را استوار كرده نهى از متعه فرمود قَالَ ابْنُ شِهَابٍ
وَأَخْبَرَنِي رَبِيعُ بْنُ سَبْرَةَ الْجُهَنِيُّ أَنَّ أَبَاهُ قَالَ قَدْ كُنْتُ
اِسْتَمْتَعْتُ فِي عَهْدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
اِمْرَأَةً مِنْ بَنِي عَامِرٍ بِبُرْدَيْنِ أَحْمَرَيْنِ ثُمَّ نَهَانَا
رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْمُتْعَةِ قَالَ ابْنُ
شِهَابٍ وَسَمِعْتُ رَبِيعَ بْنَ سَبْرَةَ يُحَدِّثُ ذٰلِكَ عُمَرَ بْنَ عَبْدِ
وَأَنَا جَالِسٌ يعنى سبره ميگويد كه متعه كردم در عهد حضرت رسول
عليه وآله وسلم بازنى از بنى عامر بعوض دو برد سرخ بعد از آن جناب
رسالتمآب صلى الله عليه وآله وسلم نهى فرمود از متعه ابن شهاب گفت

شنیدم من از ربیع بن سبره این روایت را که بعمر بن عبد العزیز نقل میکرد
او قایلکه من در انجا نشسته بودم و قبایح و فضایح زهري بالاتر از ان ست
که استیعاب توان کرد عبد الحق دهلوي در رجال مشکوة در ترجمهٔ زهري بگفته
ویُقال اَنّہٗ قَدِ ابْتَلٰی بِصُحْبَۃِ الْاُمَرَاءِ لِقِلَّۃِ الدِّیَانَۃِ لِضَرُوْرَۃٍ
عَرَضَتْ لَہٗ وَکَانَ اَقْرَانُہٗ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَالزُّهَّادِ یَاْخُذُوْنَ عَلَیْہِ
وَیُنْکِرُوْنَ ذٰلِکَ مِنْہُ وَکَانَ یَقُوْلُ اَنَا شَرِیْکُہٗ
... خَیْرِهِمْ دُوْنَ شَرِّهِمْ فَیَقُوْلُوْنَ اَلَا تَرٰی
... مَاهُمْ فِیْہِ وَتَسْکُتُ ازین عبارت ظاهر ست که زهري مفتون صحبت
امرا شده بود و اقران او که علما و زهاد عصر او بودند مواخذه بر او میکردند و قبح
... ایشان استند صد و چنین امور از او و میگفت که من یک خیرم نه شر انها
... میگفتند که ایا نمی بینی چیزیرا که اینها در انند و سکوت می کنی یعنی شنایع
افعال و قبایح اعمال شان بلاحظه می نمائی و قفل خموشی بر لب می زنی بجواب این
... الزام متین النظام زهری ساکت و صامت میشد و حرفی بر زبان نمی اورد
... نهی و فتوای ابن عباس بجواز متعه و وقوع ان در عهد نبوی و تشنیع
و تغلیظ او بر ابن زبیر که مانع از متعه بود ظاهر است چه مراد از رجل که ابهام
ان کرده ابن عباس ست کما کشف القناع عنه الشرّاح فالاستدلال
بهذه الروایة علی التحریم لا یستقیم هذا وحدّثنی سلمة بن شبیب
نا الحسن بن اعین قال نا معقل عن ابن ابی عبلة

عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيْزِ قَالَ حَدَّثَنِي الرَّبِيعُ بْنُ سَبْرَةَ الْجُهَنِي
عَنْ اَبِيْهِ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ
نَهٰى عَنِ الْمُتْعَةِ وَ قَالَ اَلَا اِنَّهَا حَرَامٌ
مِنْ يَوْمِكُمْ هٰذَا اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ وَ مَنْ
كَانَ اَعْطٰى شَيْئًا فَلَا يَاْخُذْهُ
یعنی سبرہ از پدرش روایت کردہ تحقیق کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم نہی نمودند از متعہ و فرمودند کہ آگاہ باشید تحقیق متعہ حرام است
از امروز تا روز قیامت و ہر کہ چیزی از مہر بہ متمتع بہا دادہ باشد ایں
استرداد نکند وَقَدْ عَرَفْتَ مَا فِي
عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيْزِ فَلَا نُعِيْدُهُ
ظاہر است روایاتیکہ رواتان آن بین فضایح و قبایح موصوف باشند در وقت
احتیاج قابل احتجاج نیست بدانکہ طائفہ از اہل سنت حدیث سبرہ بن معبد
را طرح وخیلی قدح و جرح کردند و قائل بعدم صحت حدیث او گردیدند و دلائل عدیدہ
بر آن اقامت کردند علامہ ابن القیم تلمیذ رشید ابن تیمیہ در کتاب زاد المعاد گفتہ
فَاِنْ قِيْلَ فَمَا تَصْنَعُوْنَ بِمَا رَوَاهُ مُسْلِمٌ فِيْ صَحِيْحِهٖ عَنْ جَابِرِ بْنِ
عَبْدِ اللّٰهِ قَالَ كُنَّا نَسْتَمْتِعُ بِالْقُبْضَةِ مِنَ التَّمْرِ وَالدَّقِيْقِ
الْاَيَّامَ عَلٰى عَهْدِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ
وَاَبِيْ بَكْرٍ حَتّٰى نَهٰى عَنْهُ عُمَرُ فِيْ شَاْنِ عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ وَفِيْمَا

ثبت من عمر انه قال متعتان كانتا على عهد رسول الله صلى
الله عليه وآله وسلم انا انهى عنهما متعة النساء ومتعة الحج
قيل الناس في هذا طائفتان طائفة تقول ان عمر هو
الذي حرمها ونهى عنها وقد امر رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم باتباع ما سنه الخلفاء الراشدون ولم تر
هذه الطائفة تصحيح حديث سبرة بن معبد عن ابيه عن جده
وقد تكلم فيه ابن معين ولم ير البخاري اخراج حديثه في
صحيحه مع شدة الحاجة اليه وكونه اصلا من اصول الاسلام
ولو صح عنده لم يصبر عن اخراجه والاحتجاج به قالوا ولو
صح حديث سبرة لم يخف على ابن مسعود حتى يروي انهم
فعلوها ويحتج بالآية قالوا وايضا فلو صح لم يقل عمر
انها كانت على عهد رسول الله صلى الله عليه و
آله وسلم وانا انهى عنها واعاقب
عليها بل كان يقول انه صلى الله عليه وآله وسلم حرمها
ونهى عنها قالوا ولو صح لم تفعل على عهد الصديق
وهو عهد خلافة النبوة حقا والطائفة الثانية رأت حديث
سبرة ولو لم يصح فقد صح حديث علي ان رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم حرم متعة النساء فوجب حمل حديث

جابر علی ان الذی اخبر عنه بفعلها لم یبلغه التحریم
و لم یکن قد اشتهر حتی کان زمن عمر
فلما وقع فیها النزاع ظهر تحریمها و اشتهر
وبهذا یأتلف الاحادیث الواردة فیها و بالله التوفیق

یعنی اگر کسی گوید که چاره و مفر چیست از انچه که روایت کرده مسلم ازا در صحیح خو
از جابر بن عبد الله انصاري که گفت ما متعه میکردیم بعوض مشتی از خرما و ارد تا
چند روزي در عهد حضرت رسول صلی الله علیه واله وسلم و در زمان ابوبکر تا ا
منع کرد عمر ازان در شان عمرو بن حریث و از انچه از عمر ثابت است که او گ
متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلی الله علیه واله وسلم انا انهی عنهما
متعة النسآء و متعة الحج بعضی در دفع این اشکال گفته اند که مردمان درینباب
طایفه اند طایفه میگوید که عمر متعه را حرام کرد و نهی ازان نمود و حال انکه حضر
رسول صلی الله علیه واله وسلم امر بان فرموده بود بوجه انکه لازم است اتبا
انچه خلفا ازا سنت کرده اند و این طایفه روایت سبره را در تحریم متعه
فتح معتبر نمیدانند بجهة انکه راوي ان عبد الملک بن ربیع است و او نزد ا
معین مجروح است و بخاری هم روایت او را اخراج نکرده باوجود
حاجت شدید بان داشت زیرا که این اصلی است از اصول ایمان
بخاری روایت عبد الملک صحیح میداشت صبر از اخراج و احتجاج بان نم
و نیز اگر حدیث سبره صحیح میداشت البته بر ابن مسعود مخفی نمی بود تا

ابن مسعود فعل متعه را از اصحاب نقل نموده و بآیه یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
الآیه احتجاج بر عدم حرمت متعه فرموده و نیز اگر حدیث سبره معتبر میبود عمر
نمیگفت اِنَّهَا کَانَتْ عَلٰی عَهْدِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ وَاَنَا
اَنْهٰی عَنْهَا وَاُعَاقِبُ عَلَیْهَا یعنی متعه جاری بود در عهد آن حضرت و من آنکه
ازان نهی میکنم و فاعل را عقاب کنم بلکه بایستی که بگوید اِنَّهٗ صَلَّی اللّٰهُ
عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ حَرَّمَهَا وَنَهٰی عَنْهَا یعنی آن حضرت صلی الله علیه واله وسلم متعه را حرام فرمود
ونهی ازان نمود و نیز اگر روایت سبره اعتباری میداشت در عهد صدیق
ومدت نبوت حقه بعمل نمی آید و طایفه دیگر حدیث سبره را معتبر میدانند و در صورت
عدم صحت آن میگویند که صحیح است حدیث علی علیه السلام که فرمودند تحقیق که
رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم حرام فرمود متعه را پس درینصورت برای دفع تعارض
واجب است حمل حدیث جابر برآنکه کسیکه اورا خبر داده است جابر را از آنحضرت
بفعل متعه حکم حرمت باو نرسیده و اشتهار بان نیافته تا آنکه زمانه خلافت عمر رسید
وهرگاه که درین باب اختلاف بین الاصحاب رو داد ظاهر شد تحریم آن و بین
الاصحاب مشتهر گشت وباین تاویل تناقض مرتفع خواهد شد انتهی ازین عبارت
چند امر استفاده می شود اول آنکه طایفهٔ از اهل سنت حصر دلیل
تحریم ونهی از متعه در قول عمر میکنند چه قول ایشان اِنَّ
عُمَرَ هُوَ الَّذِیْ حَرَّمَهَا وَنَهٰی عَنْهَا نهایت صریح است
اینکه نهی صادر نگشته مگر ازاو دویم آنکه تعلیل این طایفه

اتباع نهی عمر از متعه با اینکه امر فرموده است جناب رسالتماب صلی الله علیه و
وسلم باتباع آنچه سنت قرار داده باشند از خلفا نیز دلالت دارد بر آنکه تحر
متعه و نهی از آن از سنت سنیه امام اهل سنت است نه از ارشادات اشرف
موجودات علیه و آله الاف التحیات سوم آنکه واضح است که این طایفه حدیث ر
بن معبد را در تحریم متعه صحیح نمیدانند به این سبب که آن از روایت عبد الملک
بن ربیع است و ابن معین او را جرح نموده چهارم آنکه از آن ظاهر است
اینطایفه استدلال کرده اند بر عدم صحت حدیث سبره باینکه بخاری از
صحیح خود روایت نکرده با وصف آنکه حاجت شدید داشت و اصلی است
از اصول اسلام پس اگر نزد بخاری این حدیث صحیح می بود صبر بر عدم اخرا
نمی کرد و من ذلک یظهر ان ما ذکره مسلم و غیره غیر مسلم پنجم آنکه
واضح است که این طایفه بر عدم صحت حدیث سبره استدلال کرده
باینکه اگر حدیث سبره صحتی میداشت بر ابن مسعود مخفی نمیبود تا آنکه این
روایت فرموده برای مردم که اصحاب متعه را بفعل آوردند و احتجاج نموده
متعه و اباحت آن بآیه کریمه و این دلیل هم سابق برای تکذیب و رد جمیع رو
مسلم و غیر او در نهی و تحریم متعه کافی و وافی است و از این دلیل صحت دیگر د
که شمل آن است نیز ظاهر می شود چه سوای ابن مسعود دیگر اصحاب نیز فعل متعه
کرده اند و نیز عمران و ابن عباس و غیرهما فتوی بجواز آن داده اند ششم آنکه از آن
طایفه که استدلال کرده اند بر عدم صحت حدیث سبره باینکه اگر این حد

صحیح میبود عمر نمی گفت اِنَّمَا کَانَتْ عَلٰی عَهْدِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ وَاَنَا اَنْهٰی عَنْهَا وَاُعَاقِبُ عَلَیْهَا بلکہ می گفت اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ حَرَّمَهَا وَنَهٰی عَنْهَا حاصل انکہ اعتراف خلیفہ بوقوع متعہ در عہد جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ والہ وسلم واضافت نہی را ازان بنفس خود وانہم بتقدیم مسند الیہ وعدم اضافت نہی وتحریم بجانب جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ والہ وسلم واعراض از ذکران دلالت دارد برانکہ تحریم متعہ ونہی ان از جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ والہ وسلم واقع نشدہ بلکہ این نہی وتحریم از تشہیات خاصہ خلافتماب است پس حدیث سبرہ کہ ازان تحریم متعہ از جانب جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ والہ وسلم ثابت می گردد غیر صحیح بلکہ کذب صریح ودروغ بحت باشد کافادہ خود خلافت ماب ابطال ان میکنند پس بنا بر دلیل مقبول جماعت اہل سنت کذب وبطلان جمیع روایاتیکہ در تحریم متعہ بافتہ اند ومجیب ہم تقلید آخود را در وادی ضلالت انداختہ بکمال وضوح وظہور ثابت میشود وواضح می گردد کہ تحریم متعہ از خلیفہ ثانی واقع شدہ وبس ومعتقدین خاص ومقتدیان بااختصاص ازاصلا قادح وجارح جلالت وعدالت ودیانت وامانت غاصب منصب خلافت نمیدانند اری چندی ازمذبذبین از دار وگیر اہل حق روایات مفتعل دارند تا ابی برروی کار ارند وانرا حلیہ وحیلہ خلاص ومناص از کمال بشاعت وشناعت وفضاعت تحریم حلال نبوی برای اتباع واخلاف خود سازند

هفتم آنکه ازین عبارت ظاهر است که این طایفه استدلال کرده اند بر
عدم صحت حدیث سبره بآنکه اگر این حدیث صحیح میبود متعه در عهد خلیفهٔ
اول و عهد خلافت النبوة حقا بفعل نمی‌آمد پس چگونه درین عهد مبارک فعل
شنیع و جرم قطیع واقع می شد و این دلالت دارد بر عدم صحت ما رواهٔ
السبره اینست که در صیانت ناموس سرور مرشد خود خیلی کوشیده اند
گو مستلزم تلویث عهد خلافت نبوة حقه بلوث وقوع امور شنیعه مانند
زنا وغیره باشد نَعُوْذُ بِاللّٰہِ مِنْ شُرُوْرِ الْاَنْفُسِ وَسَیِّاٰتِ الْاَعْمَالِ
و آنچه ابن القیم از طایفهٔ ثانیه از صحت حدیث سبره نقل کرده پس کالت
آن بر ظاهر است چه مزعوم پی اصل این طائفه محض بی دلیل است و چگونه مقابل
و معارض افاده طائفه اولی که بران دلائل عدیده و براهین سدیده ذکر کرده اند
می تواند شد بآنکه احوال رجال حدیث سبره را دانستی علی ما صرح
به نقادهم پس افاده طایفه اولی بحمد الله مؤید است بافادات اسلاف
شان بمعارضه آن محض اعتقاد طایفه ثانیه بچکار آید و روایاتیکه بجناب
امیر المومنین علیه السلام در نهی از متعه منسوب میکنند مدار همه آن روایات
زهریست و حال او را دانستی فهو من باب بناء الفاسد علی الفاسد
و نیز واضح و لایح باد که شمس الائمه محمد بن احمد بن ابی سهل که از اکابر ائمه
حنفیه است و محامد و مناقب او در جواهر مضیه عبد القادر و امثال آن مذکور
در کتاب مبسوط در ذکر متعه الحج گفته وقد صح ان عمر رضی الله عنه

نهی الناس عن المتعة فقال متعتان کانتا علی عهد رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم وانا انهی عنهما متعة النساء ومتعة الحج واین قول عمر بغایت مشهور
است وصریح در اعتراف عمر بانکه متعه نساء ومتعه حج بر عهد کرامت مهد جناب
رسالتماب صلی الله علیه واله وسلم بوده واو از خود نهی از ان نموده ووعید
عقاب بران فرموده لهذا اسناد نهی ومنع متعه بجناب رسالتماب صلی
الله علیه واله وسلم نکرده بلکه منسوب بخود نموده کما مر مراد انیست که جمعی از
اهل سنه اعتراف باین نمودند وطریق انصاف درینباب پیمودند چه دانستی که
ابن القیم از اهل سنة نقل کرده که ایشان در مقام رد حدیث سبره ما ذکر غیر
مره گفته اند وایضا فلو صح لم یقل عمر انها کانت علی عهد
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وانا انهی عنها
واعاقب علیها بل کان یقول انه صلی الله علیه
وآله وسلم حرمها ونهی عنها انتهی ولله الحمد
این عبارت خیلی صریح وواضح است در دلالت قول عمر بر عدم نسخ و
ذلک ما اردناه باب سوم در جواب استفتائیکه از علمای امامیه در
خصوص مصداق ایه استخلاف نموده وقال چه میفرمایند علمای امامیه
در ایه سوره نور که از پیشین گوئیهای قران ومعجزات ودلائل ثبوت نبوت
جناب رسول مقبول صلی الله علیه واله وسلم است وشان نزول ان
اینست که فقرای مهاجرین بعد از هجرت بمدینه در منازل انصار جای گرفتند و

وقریش با انکه اکثر از قبایل عرب که گرد مکه و یثرب بودند بر محاربه ایشان اتفاق
نمود و شب و روز پیغامهای تهدید امیز و سخنان فتنه انگیز میفرستاد
مهاجرین اکثر اوقات سلاح با خود داشتندی و روزگاری بهول و هراس
مسگذرانیدندی روزی بایکدیگر گفتند ایا زمانی بر ما در اید که خود را ایمن و مطمئن
بینیم و بفراغت خاطر بر بساط سلامت و عافیت بنشینیم پس حق
تعالی برای تسلی و تسکین ایشان این ایت بطور وعده نازل فرمود و سوگند خورد
که هر آیینه ایشان را خلیفه گرداند در زمین کفار از عرب و عجم چنانچه ارشاد فر
وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ آمَنُوْا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَ
فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَ
لَهُمْ دِيْنَهُمُ الَّذِي ارْتَضٰى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْ
خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُوْنَنِيْ لَا يُشْرِكُوْنَ بِيْ شَيْ
وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُوْن
یعنی درین ایت حق سبحانه تعالی برای رسول مقبول صلی الله علیه
وسلم و اصحاب او چند چیز وعده فرمود و خبر داد که ایشان
خواهد کرد اول وعده خلافت در زمین کفار از عرب و عجم چنانچه
نمود بنی اسرائیل را در ملک مصر و شام بعد جبابره و حضرت داود
کریادا و د انا جعلناک خلیفة فی الارض وارد است و ثانی وعده تمکین
و قرار او دین و شریعت جناب رسول مقبول صلی الله علیه واله وس

که مرضی ومقبول وپسندیده خدا است وثالث وعده ازاله خوف از ایشان
که از کفار واعداء دین بود ایشان را وهم ارشاد فرمود که این همه نعمتها از جهته
صدق وخلوص عبادت ایشان است وبعد ازان خبر داد که هر انکسان
که کفران وناسپاس این نعمتها خواهند ورزید پس ان گروه فاسقان خواهند
بود پس این ایت را مطابقت ومصداق ضرور است که این همه اخبار ها
بکدام زمانه واقع شده است چرا که حق سبحانه تعالی خلاف وعده خود
هرگز نمی سازد چنانچه میفرماید اِنَّ اللهَ لَا یُخْلِفُ الْمِیْعَادْ پس ایفا وانجاز
این وعده ها در کدام زمانه بوده است واز کدام کس ادا شده است
اَقُوْلُ مُسْتَعِیْنًا بِاللهِ بدانکه نزاعی نیست درمیان اهل اسلام در نزول آیه
درباب استخلاف اما اختلافیکه بین الفریقین رو داده اختلاف در مصداق
ان است ودر معنی ان اهل سنت میگویند که این ایه شریفه دلالت دارد
بر امامت ایمه اربعه ومصداق ان زمانه خلافت خلفای ثلثه است وخلافة
از انجمله امور موعوده میدانند بر الواح خواطر اولوالالباب مخفی ومحتجب نیست
که فقرای مهاجرین وانصار بوجهه هول وهراس از معاندین دین دارجا سر
بسته متمنی تثبیت وتمکین بر روی زمین بودند نه انکه خلیفه میخواستند که
به سبب ان زوال خوف بایشان حاصل می شد چه بامعان نظر بر صاحب
بصر از ملاحظه شان نزول ایه شریفه این معنی خفای ندارد پس حسب
ماءمول ومسئول ایشان حق سبحانه تعالی وعده تمکین بر روی زمین بانها

نموده این آیه وافی هدایه را برای تسلی ایشان نازل فرمود که وَعَدَ اللهُ
الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی
الْاَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ
دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضٰی لَهُمْ وَلَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اَمْنًا
یَعْبُدُونَنِی لَا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئًا وَمَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذٰلِکَ
فَاُولٰئِکَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ظاهر ترجمه این است

آنکه وعده فرمود خدا آن کسانرا که ایمان آوردند از شما وگرویدند و بجا آوردند
اعمال صالحات وکارهای شایسته هر آئینه وارث میگرداند ایشان
در زمین کفار از عرب وعجم همچنانکه وارث وممکن گردانید آنهایرا که پیش
ایشان بودند یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر وشام بدیشان
بعد از هلاکت جبابره داد آن تصرف کردند مانند ملوک در ممالک خود وهر
تمکین میبخشد برای ایشان دین ایشان را که پسندیده است خدا از برای
ایشان والبته مبدل گرداند وبدل دهد ایشان را از بعد خایف بودن
و ترسان بودن ایشان از دشمنان امن را یعنی خوف ایشان
با من گرداند در حالیکه پرستش کنند مرا یعنی حق تعالی این وعده
داد اهل ایمان را که پرستند مرا شریک نمیگردانند با من چیزی را یعنی خ
وجاه ایشان را از عبادت وتوحید باز ندارد وهر که ناسپاسی
بعد از آن پس آن جماعت فاسقان اند پس خلافت به معنی نیابت

از رسول منجملہ امور موعودہ نیست والا لازم اید کہ ہر یکی از مومنین مخلصین ہر یکی از
بنی اسرائیل امام وخلیفہ بودہ باشد چہ ظاہر ایہ مقتضی استخلاف جمیع مومنین
صالحین است وھو باطل اتفاقا بلکہ ان عبارت از وراثت
وتمکین فی الارض است وظاہر است کہ مستفتی از افادات مفسرین مذہب
خود نا واقف محض است واز برای ایہ شریف معنی از پیش خود تراشیدہ
واگر اطلاعی میداشت چنین ترانہ ہای بی ہنگام مترنم نمیشد قال البغوی
فی معالم التنزیل لیستخلفنهم ای لیورثنهم ارض الکفار من
من العرب والعجم یعنی ہر اینہ میگرداند ایشان را وارثان زمین کفار را عرب
وعجم وقال صاحب الکشاف وعدھم اللہ ان ینصر الاسلام
علی الکفر ویورثهم الارض
یعنی وعدہ فرمود خدا باینکہ نصرت دہد اسلام را بر کفر ووارث روی زمین
گرداند ایشان را انتہی پس دانستی کہ پیشوایان اہل سنت درین ایہ مثل بغوی
وغیرہ معنی لغوی ارادہ نمودہ اند اذ الاصل عدم النقل پس این
صفت را مطابقت ومصداق ضرور است کہ این ہمہ اخبار ہا بکدام
زمانہ واقع شدہ است الخ اقول حسب افادہ مفسرین اہل سنت
این امور موعودہ در زمان انحضرت صلی اللہ علیہ والہ وسلم بانجاز
رسیدہ کہ خوفی از جانب کفار باقی نماندہ بود ہمچنانکہ وعدہ الہی برای
موسی در زمان حضرت موسی بانجاز رسیدہ بود چنانچہ بیضاوی در

تفسیر آیه کریمه الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی
الایة تحریر می نماید که الیوم اکملت لکم دینکم بالنصر والاظهار علی الادیان
کلها یعنی امروز کامل گردانیدم برای شما دین شما را بیاری کردن و غالب
نمودن بر همه دینها پس بنابرین وعده تقویت دین اسلام حسب وعده الهی
در زمان آن حضرت صلی الله علیه واله وسلم بوفا رسیده و چیزی از امور موعوده
باقی و خارج نماند که متمم آن عهد خلافت ثلثه باشد و معتقد علمای امامیه
عنقریب بیان می شود قال پس نزد اهل سنت والجماعت ایفای این وعده
وورود این نعمتها در زمانه خلافت خلفای راشدین مهدیین رضوان الله علیهم
اجمعین بوده است زیرا که همه موعود و موعود علیه فی زمانهم مجتمع و منطبق شده اند
وظهور اثر وعده خلافت حق سبحانه تعالی چنان شد که بر ایشان هیچ
خوف و خطر از کسی نماند بلکه همه اعدای دین را تهتیغ کرده جمیع ملک و مال و خزاین
ایشان از روم و شام و ایران تحت تصرف خود آوردند اقول مستعینا
بالله دعوی انطباق امور موعوده بر ازمنه ثلاثه مردود است اولا بانیکه موعود
بامور مذکوره مومنین صالحین اند فعلی هذا بمقتضای ثبت العرش ثم
النقش اولا اسلام ثلثه که ادون از مرتبه ایمان است ثابت باید کرد بعد
از آن ادعای انطباق امور موعوده علی الثلثة الذین خلفوا
باید نمود و هرگاه که اسلام اینها محل تامل و کلام باشد چگونه مصداق آیه ثم
که مومنین صالحین اند خواهد بود در کتاب موطا مسطور است که چون جناب

جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ والہ وسلم درحق شہدای احد فرمود کہ هٰؤُلَاءِ
أَشْهَدُ عَلَيْهِمْ یعنی شہادت میدہم برایمان و اسلام و رستگاری این جماعہ
صدیق عرض نمود اَلَسْنَا مِثْلَهُمْ اَسْلَمْنَا کَمَا اَسْلَمُوْا وَجَاهَدْنَا کَمَا جَاهَدُوْا
یعنی مگر ما مثل و مانند ایشان نیستیم حال آنکہ اسلام آوردیم ما چنانکہ اسلام آوردند
ایشان وجہاد کردیم ما مثل جہاد ایشان آن حضرت فرمودند کہ لَا اَعْلَمُ مَا
تُحْدِثُوْنَ بَعْدِیْ یعنی نمیدانم کہ چہ ہا احداث خواہید کرد بعد از من پس اگر اسلام
را حاصل نمیبود چرا این کلام تہدید انجام در شان ایشان میفرمودند کہ در حقیقت
مخبر صادق کاشف و مخبر از احداث و ابداع انہا است در دین نبوی
و رجوع بر اعقاب بدین ابوی نہ دلیل صالح بودن انہا و ثانیاً باینکہ ہیچیک از
امور موعودہ در ازمنہ ثلاثہ بوقوع نیامدہ اما زوال خوف و خطر بر وجہہ مستطر
پس ہرگز در اوقات ثلثہ نشدہ بود بلکہ تا ایندم ہم نسبت اکثر بلاد و اقالیم
بعینہ است از ظلم عظیم البتہ زوال خوف فی الجملہ کہ در زمان آن حضرت صلی اللہ
علیہ والہ وسلم رخ نمودہ ہمان تمکین و تمکن در بعض اقالیم دون بعض در ازمنہ ایشان
بعد ایشان ہم باقی بود و ظہور آن ہم منحصر در سعی حضرت رسول و محبوب
او صلی اللہ علیہ و علی الہ الاطہار بالعشی و الابکار و ضرب ذو الفقار حیدر کرار
و اسلام بود و بعد زمان آن حضرت صلی اللہ علیہ والہ وسلم جمیع ازمنہ متمادیہ
تا ظہور قایم آل محمد علیہ و علی آبائہ الکرام الاف التحیۃ و السلام کہ در آن
حسب وعدہ عز و جل زوال خوف بوجہ اکمل خواہد شد بمنہ اللہ

الارض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا ولو سلمنا پس لازم می اید
که مصداق ایه ومطابق ان خال المومنین معاویه نیز باشد زیراکه او را بعد قتل صحابه کبار
وشهادت حضرت عمار ومسموم ساختن جگر گوشه حضرت خیر الانام
علیهما السلام تسلطی تام حاصل گردیده بود بلکه اگر بنظر انصاف ملاحظه فرمایند
سید انند که زمان افت ومخافت وطغیان خلافت عثمان به سبب هیجان
ثوران اهل مصر وعصر وخذلان اهل مدینه مر او را حتی قتل وجری علیه بعد
قتله ایضا ما دام ابناه الاعراض عن التعرض له احوی
مصداق تمکین وتثبیت دین نیست وخلافت معاویه مصداق ان سنت علاوه
بران بقول ابن حجر ان خلافة منصوصة فی الكتب السماوية
وایمان خال المومنین معاویه باتفاق اهل سنت ثابت است فیکون هو ایضا مصداق
هذه الایه وهمچنین یزید که بمقتضای الولد سر لابیه ایمان او نزد سنیان
در بدو خلافتش ثابت است كما يدل علیه استخلاف ابیه المو
بیعة اهل المدینة علی بیعة الله والرسول علی ما
جامع الاصول وتسلط وتمکن او نیز ثابت است بلکه زیاده از خلفای ثلثه بود
پس لا محاله داخل وعده استخلاف الهی خواهد بود وفساده ظاهر اما تقویت
دین اسلام پس هرگاه حسب افاده قاضی بیضاوی که در تف
الیوم اكملت لكم دينكم الایه فرموده فقد مر بیانه بنابرین کدام چیز برای
دین باقی بود که تتمیم ان در عهد خلافت ثلثه گردید ومعهذا تقویت دین اس

لالت حقیت خلافت ثلثه ندارد زیراکه از جمله احادیث معتمده اهل سنت
ست که إِنَّ اللهَ يُؤَيِّدُ هٰذَا الدِّينَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ یعنی خدای تعالی
ید میکند این دین را بمرد فاجر پس اگر قوت دین و رواج شرع مبین در عهد احدی
ل حقیت او باشد لازم آید حقیت خلافت فاجر و جابر و لا یجوزه احد
ن العاقلین قد قال سبحانه و تعالی لا ینال عهدی
ظالمین و اما تصرف خزاین فارس پس موجب قدح ثلثه است
جای مدح زیراکه غزاة و مهاجرین که فتح فارس و شام کردند بخطاب تتحاسدون
تباغضون مخاطب شدند چنانچه ابن اثیر در جامع الاصول از مسلم نقل نموده
عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم
فتحت عليكم خزائن فارس والروم أي قوم انتم قال
عبد الرحمان بن عوف نكون كما امرنا الله فقال رسول الله
لى الله عليه و آله و سلم تتحاسدون فتحاسدون
ثم تتدابرون او تتباغضون او غير ذلك ثم تنطلقون
مساكين المهاجرين فتحملون بعضهم على
رقاب بعض یعنی عمرو عاص میگوید که فرمود رسول خدا صلی
الله علیه و آله و سلم هرگاه مفتوح شوند بر شما خزانهای فارس و روم
پس چه گروه خواهید بود شما عبد الرحمان عرض نمود میباشیم ما موافق
خدا پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باهم حسد

میوه رزید پس دیگران بر شما حسد برند بعد از آن مذمت یکدیگر میکنید
از برای یکدیگر لقب های بد قرار میدهید یا اینکه باهمدیگر بغض و عناد میکنید
یا غیر ذالک بعد از آن میروید بسوی فقرای مهاجرین پس سوار میکنید بعض الشا
بر گردنهای یکدیگر یعنی شما متوجه خواهید شد بسوی ضعفای مسا
مهاجرین بعض ایشان را بر بعض حاکم و والی خواهید ساخت انتهی فقد
قال واین غنیمتها مصداق ایفای وعده دیگر هم هستند چنانچه در سوره
ارشاد فرموده وَعَدَكُمُ اللّٰهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا اوّل مصـ
باللّٰه مصداق این وعده کسانی اند که در حال ایمان مشرف به بیـ
الرضوان شدند و رضای الهی نسبت باوشان است فقط چنانچه
سبحانه تعالی قبل از این اشاره باین فرموده لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنِ
الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ یعنی تحقیق که خدای
خوشنود گشت از گرویدگان صحابه وقتیکه بیعت کردند باتو در زیر در

ثمره واما غیر المؤمن فلا یجدیه نفعاً تفصیل این اجمال آنکه بغوی در ضمن قصه صـ
نوشته که وَقَدْ كَانَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَـ
وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَرَجُوا وَهُمْ لَا يَشُكُّونَ فِي الْفَتْحِ لِرُؤْيَا رَآهَا
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَلَمَّا رَأَوْا ذٰلِكَ دَخَلَ
أَمْرٌ عَظِيمٌ حَتَّى كَادُوا يَهْلِكُونَ وَزَادَهُمْ أَمْرًا
شَرًّا إِلَى مَا بِهِمْ قَالَ عُمَرُ مَا شَكَكْتُ مُنْذُ أَسْلَمْتُ إِلَّا

یعنی وبتحقیق که بودند اصحاب جناب رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم
همرکاب انحضرت وبیرون امده بودند از مدینه منوره وحال انکه شکی نداشتند
در حصول فتح مکه زادها الله شرفا بسبب خوابیکه حضرت رسول دیده بودند
پس چون اینرا دیدند امر عظیمی بایشان رخ نمود قریب بودند که خود را اهلاک
کنند وامر ابوجندل باعث زیادتی شر شد نوبت باینجا رسید که عمر
گفت من شک نکردم از روزیکه اسلام اوردم مگر دران روز اکنون
بمقتضای انما المومنون الذین امنوا بالله ورسوله ثم
لم یرتابوا یعنی بتحقیق این ست وجز این نیست که مومنین کسانی اند که
ایمان اوردند وگرویدند بخدا ورسول خدا بعد ان شک وارتیاب را راه
ندادند حضرت خلیفه را با وجود شک نمودن در قول رسول ایزد منان چگونه
از اهل اسلام وایمان قرار توانیم داد وحال انکه کلمه انما افاده حصر میکند در لغت عرب
علی ما صرح به اهل الادب وانچه عینی از حق چشم پوشی نموده در شرح صحیح
بخاری گفته که اگر کسی سوال نماید که وقوع این قسم شکوک وشبهات
از عمر دلالت دارد بر عدم ایمان او در جواب او خواهم گفت که محتمل که عمر در انوقت
از مولفة القلوب باشد وبعد از ان بحسن اسلام ورسوخ ایمان متصف
شده باشد بجواب این تاویل علیل میگویم که قصه صلح حدیبیه بعد وقوع
هجرت است پس عمر از مهاجرین خارج شد که در انوقت از مولفة القلوب
بود پس از مصداق ایه استخلاف نیز خارج خواهد بود چه نزول این ایه

قبل وقوع صلح حدیبیه است وبیعت رضوان نیز بر صلح حدیبیه مقدم است ؛
پس در وقت انعقاد بیعت تحت شجره هم از مولفة القلوب بود واز
شرف بیعة الرضوان بی نصیب پس عمر مصداق وَعَدَكُمُ اللّٰهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً
تَاخُذُونَهَا نمی تواند شد وقس علیه صاحبیه قَالَ چرا که غنایم کثیره در
زمانه خلفا حاصل شده است وبعد ازان کسی را میسر نشد اَقُولُ مُستَعِی
باللّٰه قهر واستیلائیکه به سلاطین امویه ومروانیه وعباسیه حاصل
بود ربع ان هم خلفای ثلثه بخواب هم ندیده باشند پس حال غنایم کثیره هم
بدین منوال است باوجود ان سلاطین مصداق ایه نمی تواند شد چه جای
ثلثه قَالَ وباوجود این حکم رانیها وامن وامان غافل از عبادت معبود
خود ومشغول بملک ومال ومتاع دنیوی نبوده اند اَقُولُ مُستَعِینًا باللّٰه
امن وامان در عهود ثلثه هرگز حاصل نبود بلکه ابرار واخیار از تعدی هر
یار در خوف وخشیت وآزار بسر می بردند اگر امن وامان می بود حق جناب
فاطمه زهرا جگر گوشه حضرت خیر الوری مغصوب نمی شد وآن مظلو
به ایذا های گوناگون دردمند ومحزون نمیگردید شعر مرمرا باو
نمی اید زردی اعتقاد ؛ حق زهرا خوردن ودین پیمبر داشتن
واگر امن وامان می بود اصحاب کبار مثل ابن مسعود وسعد بن ع
وعمار وابوذر غفاری ومقداد وغیره از اخیار مضروب ومقتول نم
بلکه صحابه از آزار خلفای ثلثه بمثابه بودند که نمی توانستند که علی الاعلا

باظہار حق پردازند چنانچہ غزالی در احیاء العلوم می گوید کہ بعد فوت عمر ابن عباس میفرمود کہ عول را عمر در زمانہ خلافت خود اختراع نمودہ است و عول در شرع شریف ہرگز درست نیست کسی گفت کہ در عہد عمر چرا منع نکردی گفت کہ از خوف او چیزی گفتن نتوانستم انتہی وصحابہ رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم از عمر بن الخطاب وصہاک انقدر بیمناک بودند کہ ہرگز بر خلافت او راضی نبودند چنانچہ ولی اللہ در ازالۃ الخفا آوردہ اِنَّ اَبَا بَکرٍ حِینَ حَضَرَہُ الْمَوتُ اَرْسَلَ اِلیٰ عُمَرَ لِیَسْتَخْلِفَہُ فَقَالَ النَّاسُ اَتَسْتَخْلِفُ عَلَیْنَا فَظًّا غَلِیظًا وَلَوْ قَدْ وَلِیَنَا کَانَ اَفَظّ واَغْلَظ فَمَا تَقُوْلُ لِرَبِّکَ اِذَا لَقِیْتَہُ وَقَدِ اسْتَخْلَفْتَ عَلَیْنَا عُمَرَ

یعنی بدرستیکہ ابوبکر بوقت مردن کس بعمر فرستاد تا او را خلیفہ خود کردند پس مردمان گفتند آیا خلیفہ کنی بر ما تند خوی و بد مزاجی را و اگر بتحقیق خلیفہ شود زیادہ تر بد مزاج و تند خو خواہد شد پس پروردگار خود را چہ جواب خواہی گفت وقتیکہ ملاقات کنی او را و حال آنکہ خلیفہ کردی بر ما عمر را انتہی

پس معلوم شد کہ جمیع اصحاب از ریاست ان فظ غلیظ ناراض باشند پس امن و امان نشینان از دست آن حضرت عثمان پس محتاج اظہار و بیان نیست اگر کسی را از زد و کوب مینمود دیگری را جلای وطن میکرد تا آنکہ اہل مدینہ از تعدی و زیادتی ہای بیحد و نہایت او تنگ شدہ بودند چنانچہ واقدی وغیرہ در کتب خود می آرند کہ ظلم و طغیان و عصیان عثمان بحدی رسیدہ بود کہ بعد کشتہ شدن او جیفہ اش

بر مزبله بود و کسی ملتفت غسل و کفن او نشد و نه کسی بر او نماز کرد و اگر کسی اراده
میکرد ایشان منع میکردند تا اینکه مروان بعد انقضای سه روز بقیه لاشه
که موجود بود او را مخفی از مزبله برداشته در مقابر یهود زیر خاکش نمود انتهی
ملخصه این است حال امن و امان از منه ثلثه و قول مستفتی مردود است و اما عدم
اشتغال ثلثه بملک و مال و متاع دنیوی پس اینهم باطل است بلکه غایه
اصلی اینها از غصب خلافت استحصال ریاست و دنیا بود نه امر هدایت خود
اینها گم گشته وادی ضلالت بودند دیگر انرا چه هدایت میکردند و علی ال
طالب دنیا و جاه و منزلت ان بودند چنانچه مولوی روم میگوید شعر

چون صحابه جاه دنیا خواستند * مصطفی را بیکفن انداختند

و موید این معنی است انچه امام غزالی درباب حدیث غدیر الصافی داده است
چنانچه در کتاب سر العالمین تصحیح بغلبه هوا و حب ریاست و دنیا
ارتداد خلفای ثلثه و تابعان ایشان فرموده و در بعض مقالات ان کتاب
بعد از ذکر امر خلافت و اختلاف دران گفته که لکن اسفرت الحجة
وجهها و اجمع الجماهیر علی متن الحدیث من خطبته فی
یوم غدیر باتفاق الجمع و هو یقول من کنت
مولاه فعلی مولاه فقال عمر بخ بخ لك یا ابا الحسن
لقد اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة
و هذا تسلیم و رضا و تحکیم ثم بعد هذا

غلب الهواء لحب الرياسة وحمل عمود الخلافة وعقود البنود
وخفقان الهواء في القعقعة الرايات واشتباك
ازدحام الخيول وفتح الامصار سقاهم كاس
الهواء فعادوا الى الخلاف فنبذوه وراء
ظهورهم واشتروا به ثمنا قليلا فبئس ما يشترون
یعنی حجت پرده ازروی کار برداشت واتفاق کردند جمهور علماء بر ثبوت اصل
حدیث از خطبه های انحضرت در روز غدیر خم باتفاق جماعت وحال انکه
پیغمبر مودند من كنت مولاه فعلي مولاه پس گفت عمر به پیمبر راست
ای ابوالحسن قسم بخدا امر ائینه بتحقیق صبح کردی تو ئی مولای من ومولای
هر مومنی ومومنه واین قول عمر دلالت تسلیم ورضا وتحکیم است بعدازان
غلبه کرد هوا وهوس از برای حب ریاست واز برای برداشتن عمود خلافت
بستن رایتهای بزرگ وجنیدن هوا در او از رایتها ودرهم شدن
پیوستن ازدحام اسپان وفتح بلدان خوراند ایشان را کاس هوا
پس برگشتند ورجوع کردند بسوی خلاف پس انداختند ازپس پشت
خود وخریدند بعوض ان ثمنی قلیل پس بد چیزیست که میخرند پس ازین
عبارت ظاهر است که ان هرسه تن همه تن فتن بودند واخرت خود را
بدنیا فروختند ومال دنیا را اندوختند ومال خود را سوختند واتش
جهنم خود افروختند الذين يأكلون اموال اليتامى انما يأكلون في

بطونهم نارا و سیصلون سعیرا ۵ قال چنانچه حق سبحانه تعالی خود خبر داد که یعبدوننی
لا یشرکون بی شیئا و در سوره فتح هم فرموده و یهدیکم صراطا مستقیما
همین طور تا بست و چهار سال با امن امان می گذرانیدند اقول اولا اینها
کی عبادت میکردند خانه خراب خلیفه ثانی تا طلوع افتاب خواب بهبود الصلوة
خیر من النوم را از اذان صبح اضافه نمود تا از خواب غفلت که بعلت پرخوری
بر او غلبه میکرد بیدار شود لکن چون ثمر نکرد تا اخیر در نماز صبح قرار داد و گفت این بجهت
انست که افتاب هم گواه باشد و ثانیا عبادت خالص و بی ریا قابل درگاه
کبریا کار مومنین صالحین است و هر گاه که ما قبل برین بسبب ایمان از ثلثه و اشتغال
اینها بملک و مال و جاه دنیا ثابت کردیم پس بنا بر ان قوله تعالی
یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا و یهدیکم صراطا مستقیما
در حق اینها چگونه صدق کند و حال [illegible]منین و اعوام در عبادت اصنام و ز
سبطن الشرک و مظهر اسلام و چندی در انداز است تا بضعه خیر الانام و پیوسته
مخالف وصی مطلق و امام برحق علی بن ابیطالب علیه السلام بودند بالجمله همین
طور اصحاب جور تا بست و سه سال ظلم و تعدی نمودند قال و بعد از ان
اول کسانیکه کفران و ناسپاسی این نعمتها کردند و فساد در امن و امان
انداختند قاتلان حضرت عثمان رضی الله عنه بودند و من کفر بعد
ذلک فاولئک هم الفاسقون اشاره بسوی ایشان است اقول
قبل برین ذکر یافته که وعده الهی در زمان انحضرت صلی الله علیه و اله و س

حسب اعتقاد اہل سنت بانجاز رسیدہ چنانچہ بیضاوی در تفسیر آیہ الیوم
اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی نوشتہ کہ الیوم اکملت
لکم دینکم بالنصر والاظہار علی الادیان کلہا
یعنی امروز کامل گردانیدم برای شما دین شما را بیاری کردن و غالب نمودن
بر ہمہ دینہا و سیوطی در تفسیر در منثور و حافظ ابو نعیم در حلیۃ الاولیا از ابو
سعید خدری روایت کردہ کہ چون حضرت رسول صلی اللہ علیہ والہ وسلم
علی را نصب کرد بروز غدیر و صدا بلند کرد از برای او بولایت جبرئیل ان
حضرت نازل شد و این ایہ اورد الیوم اکملت لکم دینکم واتممت
علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا واحمد حنبل روایت کردہ کہ
ہرگاہ نازل شد ایہ الیوم اکملت لکم دینکم الایہ فرمود جناب رسول
خدا صلی اللہ علیہ والہ وسلم الحمد للہ علی اکمال الدین واتمام النعمۃ
و رضاء برسالتی و ولایۃ علی بن بعدی
یعنی سپاس مر خدای را بر کامل گردانیدن دین و تمام کردن نعمت و
خوشنودی او بہ پیغمبری من و خلافت و ریاست عامہ علی بعد از من
ہرگاہ کہ اینرا دانستی پس بدانکہ اول کسانیکہ کفران و ناسپاسی
این نعمت عظمی و انحطاط این درجہ علیا یعنی انکار ولایت شاہ اولیا
و غصب خلافت علی مرتضی علیہ آلاف التحیۃ والثنا نمودند و رخنہ انداز
دین مبین شدند خلفای ثلثہ اند و عبارت امام غزالی کہ مذکور گشتہ

برین مدعا گواه است پس بنابرین وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ فَاُولٰئِكَ
هُمُ الْفَاسِقُوْنَ اشاره بسوی ایشان باشد لَاتَقُوْلُوْا ثَلٰثَةٌ اِنْتَهُوْا
خَیْرًا لَّکُمْ وقال وبعد از خلفای راشدین برهیچ زمانه منطبق نمی اید زیراکه
لفظ مِنْکُمْ دا از ایت وَعَدَکُمُ اللّٰهُ مَغَانِمَ كَثِيْرَةً تَاْخُذُوْنَهَا
ظاهر وصاف معلوم می گردد که حق سبحانه تعالی وعده ان کسان راکرده ست
که در زمانه جناب رسالتماب صلی الله علیه وسلم و وقت نزول این ایت
موجود بودند وغیر موجودین در وعده این ایت داخل نمیشوند اَقُوْلُ پس
بنابراین توهم باید که خطاب ایه وَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ
هم مختص موجودین در وقت نزول باشد ومعهذا قاضی بیضاوی گفته که خطاب
درین ایت تمام امت است ومنکم برای بیان است پس از این افاده
روشن گردید که خطاب به حاضرین تخصیصی ندارد وغیر موجودین هم داخل
اند زیراکه لفظ امته عام است حاضرین وغیر حاضرین هر دو درا شامل است
وهذه المسئلة مما حققه ارباب الاصول بما لامزید علیه قال
وبالفرض والتقدیر اگر مراد عام باشد تاهم مطابق نمی آید زیراکه حضرت
امام حسن رضی الله عنه بعد از شش ماه از شهادت علی کرم الله
وجهه خلع خلافت نموده گوشه نشینی اختیار فرمود اَقُوْلُ بدانکه
ابن حجر در صواعق محرقه در فصل اول باب عاشر که در ان ذکر
خلافت وفضایل حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام نموده میگوید

وهو آخر الخلفاء الراشدين بنص جده صلى الله عليه وآله وسلم
ولي الخلافة بعد قتل ابيه بمبايعة اهل الكوفة فاقام بها ستة
اشهر واياما خليفة حق وامام عدل وصدق تحقيقا لما
اخبر به جده الصادق بقوله الخلافة بعدي ثلثون سنة فان
تلك الستة الاشهر هي المكملة لتلك الثلثين فكانت خلافته
منصوصا عليها وقام عليها اجماع من ذكر فلا مرية في حقيتها

مترجم صواعق مینویسد که حسن رضی الله عنه آخر خلفای راشدین است بنص جد و
رسول الله صلی الله علیه واله وسلم وبعد شهادت پدرش بمبایعت اهل
کوفه والی امر خلافت گشت ودر مدت شش ماه وچند روز بامر قیام نمود
خلیفه بحق وامام صدق وعدل بود تحقیقا بدلیل قول جدوی رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم وهو الصادق المصدوق الخلافه بعدی ثلثون سنة خلافه حقه
بعد از من سی سال خواهد بود پس چون خلافت وی متمم ومتکمل سی سال
منصوص علیه بوده باشد واجماع جمع مذکور بران نیز قایم شد ودر حقیت ان
شکی نیست انتهی پس ازین عبارت ظاهر ومتحقق گردیده که حضرت امام حسن
علیه السلام از خلفای راشدین بنص جد خود صلی الله علیه واله وسلم بودند
باجماع نمودند اهل کوفه بر خلافت او علیه السلام ومخبر صادق بودن او خلیفه
وامام عدل وصدق تحقیقا اخبار فرموده اند اما صلح آن معصوم با معاویه بسبب
مصلحت امر دین ودفع مضرت معاندین بوقوع آمده همچنانکه صلح حدیبیه

حسب مصلحت واقع گردیده پس هرگاه که خلیفه ثانی را دران واقعه در
نبوت نبی شک واقع شده و مصلحت نبوی را مرعی نداشته تابعین
خلیفه را در صلح نمودن جگرگوشه حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله
وسلم که بنابر مصلحت دین بود خلع خلافت تصور نمودن چه بعید ست
ولیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام پس همچنانکه ارتیاب
خلافمآب در نبوت حضرت رسالتمآب ضرری نرسانیده همچنین تشبه
تابعین ثانی الخلفا در باب خلافه حقه حضرت حسن مجتبی صلوات الله علیه
چه ضرر خواهد رسانید قال وحضرت امام حسین سید الشهدا رضی الله
تعالی عنه از دست ظالمان مظلوم شهید شدند وحضرت زین العابدین
و دیگر امامان رضوان الله علیهم اجمعین کسی از ایشان هم خلیفه نبوده
است اقول بر اهل حق پوشیده مباد که باوجود اخبار فرمودن
حضرت خیر البشر بامامت وخلافت ایمه اثنا عشر علیهم صلوات
الله الملک الاکبر معاندین دین را تاریکی جهل وعناد چنان در چاه ضلالت
انداخته که دیده ودانسته انکار حق مینمایند اذا لم یکن للمرء عین
صحیحة فلا غرو ان یرتاب والصبح مسفر سند المحققین قاضی نور الله شوشتری
طاب ثراه وجعل الجنة مثواه در کتاب مجالس المومنین میفرماید که مولانا قطب
الدین شیرازی در یکی از مکاتیب خود گفته که چون باب نبوت مسدود
شد و وحی از ارض منقطع شد زمین بخدای تعالی بنالید حق عز

وجل وحی بر زمین کرد که ساکن باش که من اکر بنی بر تو ندارم جماعتی بر تو بدارم که قلوب ایشان قلوب انبیا باشد لاجرم در خبر امده که زمین میگوید مَن مثلی و علیَّ یمشی علی ظهری حجة خدا از ارض منقطع نشود و همیشه در زمین نور اسمانی باشد کچنانچه دابه الارض امتحان مومن و کافر است او امتحان مقبل و مدبر باشد امیر المومنین علی علیه السلام ازانجا فرمود که ۲ اَنَا دَابَّةُ الاَرْضِ ۲ انتهی کلامه
چون وجوب وجود حجتهای الهی در هر زمان بدلالت عقل و اعتراف خصم ظاهر شد میگویم که ایشان بعد از پیغمبر ما صلی الله علیه و علیهم افضل صلوات الله الملک الاعلی منحصر اند در دوازده ببرهان عقل و نقل که از انجمله وجوب عصمت امامست تا متابعت او توان نمود و امر و نواهی او محل اعتماد تواند بود و احتیاج بامام دیگر که مستلزم تسلسل است چنانکه در وجوب انتهای سلسله ممکنات بواجب گفته اند لازم نیاید و غیر ایشان باتفاق موالف و مخالف معصوم نیست و دلیل صریحست بر انحصار مذکور قول حضرت پیغمبر بروایت مسلم و حمیدی و غیرهما از اکابر محدثان اهل سنت که ۲ اِنَّ هٰذَا الاَمْرَ لَا یَنْقَضِی حَتّٰی یَمْضِیَ فِیْهِمْ ۲ اِثْنَا عَشَرَ خَلِیْفَةً کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ و در حدیث دیگر لَا یَزَالُ هٰذَا الاَمْرُ قَائِمًا حَتّٰی تَقُوْمَ السَّاعَةُ وَیَکُوْنَ فِیْهِمْ اِثْنَا عَشَرَ خَلِیْفَةً کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ و در روایتی دیگر لَا یَزَالُ الاِسْلَامُ عَزِیْزًا اِلٰی اِثْنَا عَشَرَ خَلِیْفَةً کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ اِلٰی غَیْرِ ذٰلِکَ مِنْ اَحَادِیْثِهِمْ و احادیث تصحیح است بانچه امامیه بران رفته اند که ایمه بعد از حضرت

پیغمبر صلوات الله علیه دوازده اند وانکه امام دوازدهم را عمری دراز باشد
که باندازه بقای زمان تکلیف امتداد یابد زیرا که ممکن نیست قیام دین تا قیام
ساعت بوجود خلفای اثنی عشر الا بر تقدیر مذکور وحاصل استدلال انست
که احادیث مذکوره دلالت میکنند بر امامت دوازده کس از قریش وقایل بانحصار در
دوازده نیست الا طایفه امامیه اثنی عشریه که حصر ان در دوازده امام معصوم
از قریش از ذریه حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم مینمایند بلکه چنانچه
سابقا مذکور شد ممکن نیست حصر امیه در غیر ان دوازده که ایشان میگویند
واخبار صحیحه وروایات صریحه دران باب وارند بر عاقل منصف پوشیده
نیست که حمل احادیث مذکوره بر دوازده کس از شیوخ ثلثه وحضرت امیر
وامام حسن علیه السلام وهفت نفر از بنی امیه بترتیب چنانکه در کتاب فصل
الخطاب وتاریخ الخلفا شیخ جلال الدین سیوطی وغیران از کتب اهل سنت
مسطور است عدول از نهج سداد بلکه عین کفر وعناد است چه ایشان
خود اطلاق اسم خلیفه بر غیر چهار یار نمیکنند ومیگویند که بعد از ایشان بموجب
حدیث ملک عضوض است وایضا ظاهر است هیچ مسلمانی قایل بان نمی شود که بوجود
یزید پلید خمار که حضرت امام حسین واهل بیت واصحاب او از صحابه وتابعین را
شهید کرده باشد وقتل واسرای اهالی مدینه طیبه نموده وامر بسب حضرت
امیر بر منابر فرموده وهمچنین ولید بن یزید زندیق هدف کننده مصحف مجید
دوازدهم خلفای شیخ جلال الدین سیوطی است اسلام عزیز وگرامی

اگر ترتیب را اعتبار نکنند و تتمه دوازده خلیفه را باصحاب هفت کس از بنی امیه
و بنی العباس که ایشان را قریب بصلاح داشته راست سازند همانا دایره
تشنیع را بر خود وسیعتر خواهند ساخت و بنا بر ظهور فساد و قصور این دو
تاویل علیل ملا فصیح پاضی با انکه از غلات اهل سنت است در بعضی از رسایل
خود اشارت بان نموده و گفته که هذا ما قالوه ولکن لا مقنع فیه
دلیل بر انکه مراد از خلیفه قرشی دران احادیث قرشی هاشمی است از
اهل بیت رسول نه انچه در تاویل ان از معاندان جهول منقول شد انکه احمد
بن حنبل در مسند خود از عباس ابن المطلب روایت نموده که قال لی
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یا عم یملک من ولدی
اثنا عشر خلیفة ثم یخرج المهدی من
ولدی یصلح الله امره فی لیلة واحدة و شیخ ابن حجر متاخر در
کتاب صواعق محرقه خود اورده که اخراج الملاء فی سیرة
حدیث فی کل خلف من امتی عدول من اهل بیتی
ینفون عن هذا الدین تحریف الضالین وانتحال المبطلین
وتاویل الجاهلین الا وان ائمتکم وفدکم الی الله عز وجل
فانظروا من توفدون و ازین قبیل است حدیث مشهور که متفق اند بر صحت
آن جمهور یعنی قول حضرت رسول صلی الله علیه و اله وسلم انی مخلف
فیکم الثقلین ما ان تمسکتم به لن تضلوا کتاب الله وعترتی اهل بیتی

وانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض زیرا که این حدیث مخبر است
از انکه زمانه خالی نیست از یکی از عترت او که با کتاب الله باشد وچنین کسی
امام ست واز جمله اخبار صحیحه وروایات صریحه که طایفه امامیه اثنا عشریه
در انحصار خلفای کرام در دوازده امام از ذریه حضرت سید الانام علیه
السلام روایت می نمایند انست که روایت نموده سید اجل زین
الملة والدین علی بن عبد الحمید الحسینی النجفی قدس سره العزیز در شرح
مصباح المتهجد از شیخ اقدم اعلم مقتدی الطایفه المحقه بین الامم شیخ ابو عبد الله
محمد مفید رحمه الله که او رفع می نماید با مام الهمام بحر الحقایق جعفر بن محمد الصادق
که انحضرت فرموده که حضرت رسول الله میفرماید حدثنی جبریل عن
رب العزة جل جلاله انه قال من علم ان لا اله الا الله انا وحدی
وان محمدا عبدی ورسولی وان علی ابن ابیطالب خلیفتی وان
الائمة من ولده حججی ادخلته الجنة ونجیته من النار وابحث
جواری واوجبت له کرامتی واتممت علیه نعمتی وجعلته من خاصتی
وخالصتی ان نادانی لبیته وان دعانی اجبته وان سئلنی اعطیته
وان سکت ابتدأته وان اساء رحمته وان فرمنی دعوته وان رجع
قبلته وان قرع بابی فتحته ومن لم یشهد ان لا اله الا الله
وحدی او شهد ولم یشهد ان محمدا عبدی ورسولی او شهد
ولم یشهد ان علی ابن ابیطالب خلیفتی او شهد ولم یشهد

الائمة حججي فقد جحد نعمتي وصغر عظمتي وكفر بآياتي و كتبي ان قصدني حجبته وان سئلني حرمته وان ناداني لم اسمع ندائه وان دعاني لم استجب دعائه وان رجاني خيبته وذلك جزاؤه مني وما انا بظلام للعبيد فقام جابر بن عبد الله الانصاري فقال يا رسول الله من الائمة من ولد علي بن ابيطالب فقال الحسن و الحسين سيدا شباب اهل الجنة ثم سيد العابدين في زمانه علي بن الحسين ثم الباقر محمد بن علي وستدركه يا جابر فاذا ادركته فاقراه عني السلام ثم جعفر بن محمد الصادق ثم الكاظم موسى بن جعفر ثم الرضا علي بن موسى ثم التقي محمد بن علي ثم النقي علي بن محمد ثم الزكي الحسن بن علي ثم ابنه القائم بالحق مهدي امتي يملأ الله به الارض قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما هؤلاء يا جابر خلفائي واوليائي وعترتي من عصاهم فقد عصاني ومن انكر واحدا منهم فقد انكرني بهم يمسك السماء ان تقع على الارض الا باذنه و بهم يمنع الارض ان تميد باهلها يعني فرمود حضرت رسالتپناه صلی الله علیه واله وسلم که بمن گفت جبرئیل از رب العزت

العزت جل جلاله که بدرستیکه فرمود که انکس که دانست که هیچ خدا
جز من نیست تنها و محمد بنده خالص من و رسول من است و علی بن
ابیطالب خلیفه من است و اماما نیکه فرزندان او یند حجتهای منند
داخل گردانم او را در بهشت و رستکاری دهم او را از آتش جهنم
بعفو و امرزش خود مباح گردانم بر او همسایکی خود و واجب ولازم
سازم جهت او کرامت و فضل خود و تمام گردانم بر و نعمت و بخشش خود
و بگردانم او را از بندکان خاص خالص خود اگر آواز دهد مرا گویم لبیک و اگر
دعا کند مرا جواب گویم و اجابت کنم دعای او را و اگر خیری خواهد از من
به او دهم و اگر خاموش شود هیچ نگوید من ابتدا کنم باو بلطف
وعطای بی انتهای خود و اگر بدی کند در مقابل رحمت کنم باو و اگر بگریزد
از من بخوانم او را و اگر باز گردد بمن قبول کنم او را و اگر در رحمت
مرا بدست طلب بکوبد بر و باز کنم و آن کسیکه گواهی نداد که خدا
جز من نیست تنها یا گواهی داد و گواهی نداد به نبوت محمد
صلی الله علیه واله وسلم یا گواهی داد و گواهی نداد که علی
ابیطالب خلیفه هست یا گواهی داد و گواهی نداد که امامان
فرزندان او حجتها هستند پس بدرستیکه انکار کرده است
نعمت مرا و خورد شمرده است عظمت و جلالت مرا و کافر
شده است بآیات من و کتابهای من اگر قصد کند مرا

غضوب و ممنوع از لطف خود خواهم ساخت و اگر خواهش نماید اورا
دم خواهم کرد اگر اواز دهد مرا نخواهم شنید اواز او را و اگر
عا نماید مستجاب نخواهم نمود دعای او را و اگر بمن امیدی داشته باشد
را نا امید خواهم ساخت و انچه دانستی جزای اوست از من
ن ظلم و ستم کننده نیستم بر بندگان یعنی انچه بایشان میرسد جزای
تقاد و اعمال و پاداش اقوال و افعال ایشان است پس
وایت است جابر بن عبد الله انصاری و گفت یا رسول الله بیان
ای که کیستند ایمه که فرزندان علی بن ابیطالب اند انحضرت فرمود
سن و حسین علیهما السلام سید و مهتر و بزرگ بهتر جوانان اهل بهشت
د از ایشان سید عبادت کنندگان زمان خود علی بن الحسین
د از و باقر محمد بن علی و بعد از من او را خواهی دریافت تو یا جابر
پس تو ای جابر سلام من باو برسان مرویست از حضرت
ادق علیه السلام که اخر ان کسی که از اصحاب رسول صلی الله
و اله و سلم مانده بود جابر بود از همه بریده و با ما اهلبیت پیوسته
ده اند که عمر او نود و چهار سال بود در مدینه مشرفه وفات
ت بموجب حدیث نبوی و اخبار مصطفوی ان مقدار از عمر مهلت
ت که بخدمت حضرت باقر رسید و امانت سلام سعادت انجام
حضرت را باو رسانید القصه حضرت رسالت بعد از بیان اسم

ساسی حضرت امام محمد باقر و بشارت او را کی خدمت تشریف
بجا برمیفرماید بعد از وجعفر بن محمد الصادق بعد از او کاظم موسی بن جعفر
بعد از او رضا علی بن موسی بعد از او تقی محمد بن علی بعد از او نقی علی بن
محمد بعد از او زکی حسن بن علی بعد از او پسر او که بر خواهد داشت
مهدی است من و پر خواهد ساخت خدای تعالی بسبب او
زمین را از سویه و راستی همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور
گروه هندای جابر دوستان خالص پاک من و والیان و مالکان
امر من و مخصوص ترین نزدیکان و خویشان من و انکس که نا
ایشان کرد نافرمانی من کرده است و ان کس که انکار یکی از ایشان
نمود انکار من نموده است بواسطه رحمت وجود ایشان خدا
انهانرا نگاه داشته که بر زمین بیفتید و فرو دنباید مگر باذن و اجازه
انحضرت و بسبب جلال کمال نفس نفیس ایشان که محض لطف نامتناهی
حضرت الهی اند باز داشته شده است زمین که بخشش ورحمی ایشان
اهل ازا بوبال و نکال زوال گرفتار میسازد الحمد لله الذی اکرمنا
بولایتهم و من علینا باتباعهم وجعلنا من الموقنین
بالحق لهم و معهم و فیهم و بهم فصل اللهم وسلم علیهم و
فرجهم و اجعلنا من انصارهم و اعوانهم و احینا علی محبتهم
و امتنا علی مودتهم واحشرنا فی زمرتهم بحقهم و حرمتهم

لدیک وحقک وحرمتک لدیک آمین رب العالمین
وازانجملہ نیز این حدیث متواتر و مشهور است که حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم اشارت بامام حسین علیہ السلام نمودند و فرمودند که هذا
ابنی امام ابن امام واخو امام ابو ائمۃ تسعۃ تاسعهم
قائمهم یعنی این فرزند من امام است پسر امام و برادر امام پدر نه امام
که نهم ایشان قایم ایشان است و مراد بقایم ایشان امام و پیشوای
ما محمد بن الحسن المهدی است خاتم الاوصیا صلی اللہ علیہ افضل الصلوات
وابشر فیها الی یوم الجزا انتهی پس بحمد اللہ باین افاده سدیده گمان باطل
مستفتی بیخبر از انکار او بامامت ایمه اثنا عشریه علیهم صلوات اللہ الملک
الاکبر مردود و ابواب شبهات برروی او مسدود گردید قال پس
نزد اهل تشیع اگر مصداق این ایت خلافت خلفای راشدین مهدیین
رضوان اللہ علیهم اجمعین نیست پس کدام زمانه و کدام کس مصداق
این ایت است بینوا بالرشاد واجیبوا بالصواب اقول مصداق این ایت خلافت
خلفای راشدین سنیان هرگز و هیچ گونه وحتما و یقینا نیست لما مر من الادلۃ
التی ذکرناها و اگر میبود البته آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بوقت نزول
این آیه شریفه میفرمود که مصداق این ایت خلافت ثلثه است اما در تفسیر این
آیه هیچکس از مفسرین از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم این معنی را نقل
نکرده است وادعای مفسرین اهلسنت محض اینکه این آیه دلالت برامامت

ابی بکر وغیره وارد باینها نفی نمی بخشد قال البغوی فی معالم التنزیل

وفی الآیة دلالة علی خلافة الصدیق وامامة الخلفاء الراشدین

انتهی وقال الرازی فی تفسیره الکبیر دلت الآیة علی امامة الائمة

الاربعة انتهی وفی الصواعق المحرقة لابن حجر قال ابن کثیر هذه

الآیة منطبقة علی خلافة الصدیق واخرج ابن ابی حاتم فی تفسیره

عن عبد الرحمن بن الحمید المهری قال ان ولایة ابی بکر وعمر فی

کتاب الله یقول الله تعالی وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ا

انتهی پس نزد شیعیان استشهاد واستناد سنیان بقول بغوی ورازی

وابن حجر وابن کثیر وابن ابی حاتم وغیره از مشایخ محدثین ومفسرین اهل السنه

از قبیل استشهاد ثعلب بذنبه خواهد بود اذ الظاهر انه تفسیر بالرأی ولم

فی هذا الباب حدیثا ولا روایة ونیز اگر مصداق آیه شریفه خلافت خ

...می بود وقتیکه انصار گفتند مِنَّا اَمِیْرٌ وَمِنْکُمْ اَمِیْرٌ وزبیر وغیره انکار بیعت

نموده بودند البته احد الخلفا میگفت که با موجب وعده الهی خلیفه هستم

شما بوچه است ودست بدامن الائمة من قریش نمیزدند ونیز درینصورت

قول عمر درحق ابو عبیده اُمْدُدْ یَدَکَ اُبَایِعْکَ بی معنی خواهد شد وهمچنین

تعیین شوری در اسمای سته که خلیفه ثانی نموده لانحصار الحق فی عثمان

الاستخلاف ونیز درینصورت قول صدیق اَقِیْلُوْنِی اَقِیْلُوْنِی اَنَا الخالق بع

وَلَیْتَنِی سَأَلْتُ رسول الله هل للانصار فی هذا الامر حق وقول عمر

ان بیعة ابی بکر کانت فلتة وقی الله شرها یعنی بیشود ونیز منافی
مذهب اہل سنت ہست چه نزد ایشان از جانب الهی استخلاف احدی
واقع نشده بلکه خلافت اول باجماع وثانی باستخلاف اول وثالث بشوری
شده پس خلف وعده لازم اید زیراکه حق تعالی این استخلاف را نظیر
استخلاف سابقین کرده وظاهر است که استخلاف سابقین مثل حضرت
داؤد وهرون بنص من الله بوده نه باجماع وشوری بلکه این ایه وافی هدایه درحق
پیغمبر خدا وایمه هدی علیه وعلیهم التحیة والثنا ورود یافته است ومراد به الذین
امنوا وعملوا الصالحات پیغمبر خدا صلی الله علیه واله واہل بیت او علیهم السلام
اند وعیاشی باسناد خود از علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده
که این ایه تلاوت نمود وفرمود بخدا سوگند که ایشان شیعیان ما اہلبیت اند حق تعالی
ایشان را این انعام فرموده بردست مردی از ما که مهدی امت ست واین
آن شخص ست که حضرت رسولخدا صلی الله علیه واله وسلم فرموده که اگر باقی
ماند یک روز هرائینه خدای تعالی ان روز را دراز کرداند که ولایت وحکومت
کند مردی از عترت من که اسم او اسم من باشد وکنیت او کنیت من و
پرکند روی زمین را از عدل وداد همچنانکه پر شده باشد از ظلم وجور وصاحب
کشف الغمه که از اکابر اہلسنت ہست از ابن مردویه روایت کرده که چون این ایه
نازل شد حضرت ختمی ماب صلی الله علیه واله وسلم فرمود یا علی هم
انت وشیعتک تاتی یوم القیمة راضین ویاتی اعداؤک غضبا مقمحین

انتهی وابن مسعود روایت کرده قال وقعت الخلافة من الله لثلثة
نفر ادم فی قوله تعالی انی جاعل فی الارض خلیفة وداود
انا جعلناک خلیفة فی الارض وامیر المؤمنین لیستخلفنهم
فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم داود وسلیمان
ولیمکنن دینهم الذی ارتضی لهم یعنی الاسلام ولیبدلنهم
من بعد خوفهم من اهل مکة امنا یعنی المدینة یعبدوننی
یعنی یوحدوننی ومن کفر بعد ذلک بولایة علی فاولئک
هم الفاسقون یعنی العاصین لله ولرسوله انتهی کذا نقل عن السدی
وقریب منه فی تفسیر الثعلبی پس ثابت شد که نزد مخالف وموالف
مصداق این آیه شریفه ائمه معصومین علیهم السلام اند واز هر یکی از فریقین در
روایات از حضرت سرور کائنات نقل شده قال واگر کسی گوید که مراد حضرت امیر
وصیغه جمع برای تعظیم ویا حضرت امیر واولاد آنجناب جواب حضرت امیر اگرچه قبل
نزول آیت موجود بودند لیکن امن کامل وعدم خوف نیز در زمان ایشان حاصل
وهمیشه از افواج شام خوف وهراس لاحق عمال ولشکریان آنجناب ماند اقول
لجاج واعوجاج مستفتی دلالت میکند براینکه خلافت حضرت امیر علیه السلام از آیه
ثابت نیست بیچاره چه کند که بزرگانش قائلند فخر رازی بآن تعصب وعنادی که
گفته که ان الایة دلت علی امامة الائمة الاربعة ومع
حال خلافة منصوصة مثل حال نبوت است اعم است از اینکه تسلط فی الارض وامن کا

دم خوف برای او حاصل باشد یا نه مثل انبیای سلف که بعضی از ایشان مغلوب بودند
ضی مغلوب چنانچه ابو الشکور که از اکابر علمای حنفیه است در کتاب التمهید
بیان التوحید نوشته که قال بعض النّاس بان الامام اذا لم یکن
اعاً فانّه لایکون اماماً لانه اذا لم یکن القهر والغلبة له
یکون اماماً قلنا لیس کذلک لانّ طاعة الامام فرض
ی النّاس فان لم یکن القهر فذلک یکون من تمرّد النّاس
هو لایعزله عن الامامة فلو لم مطع الامام فالعصیان
حصل منهم وعصیانهم لایضرّ بالامامة الاترى انّ النبی
کان مطاعاً فی اوّل الاسلام وما کان له القهر علی
دائه من طریق العادة والکفرة قد تمرّدوا عن امره
ینه وقد کان هذا لایضرّه ولایعزله عن النبوّة وکذا
مام لانّ الامام خلیفة النبیّ صلّی الله علیه وآله وسلم
معنیش اینکه بعض مردم گویند بادامیکه امام مطاع نباشد واو را غلبه حاصل
ود امام نمی تواند شد میگوئیم که طاعة امام فرض است بر مردم و در صورت عدم
او وعدم اطاعة ناس عصیان وقصور از جانب ناس است که از امام متمرد شدند
امام مثل حال پیغمبر است که خلیفه اوست نمی بینی که جناب رسولخدا صلی الله علیه
سلم در اوّل اسلام مطاع نبودند وآنحضرت را غلبه نبود وچنانچه این امر
ن ضرری نمی رساند همچنین امام را از امامت معزول نمی کنند انتهی

پس قدحی نمی رساند آنکه بعضی از ائمه اثنی عشر علیهم السّلام بحسب
ممنوع شده باشند از خلافت و منصب امامت که خدای تعالی جهت ایشان
اختیار فرموده بود و دیگری غصب آن نمود چنانچه قدحی نمی رساند در نبوت
علیهم السّلام تکذیب کسانیکه ایشان را تکذیب نموده اند و نبوت ایشان مجال
نگردید بسبب انحراف جمعی که از ایشان منحرف بودند و از خلاف معاندان و
منافقان غبار نقصان باذیال فضل و شرف ایشان نرسید و اثر
آن بر گردن متمردان است قال و معهذا حضرت امیر بکفر ذات و لفظ جمع
کس حمل نمودن خلاف وضع الفاظ و استعمال است اقول با قطع نظر
عبارت چه یک و فرد هر دو بمعنی واحد است این کلام خرافت انجام کاشف
از جهل او بعلم ادب و محاورات فصحاء عرب فخر رازی در تفسیر آیه و
یاتل اولوا الفضل الایه نوشته که واعلم انّ اللّه تعالی
وصف ابا بکر فی هذه الایة بصفات عجیبة
علی علوّ شانه فی الدین احدها انه سبحانه کنّی
بلفظ الجمع والواحد اذا کنّی عنه بلفظ الجمع د
علی علوّ شانه کقوله تع انّا نحن نزلنا الذکر و انا ا
ک الکوثر فانظر الی الشخص الذی کنی بصیغة
ان لا یکون الا لعلوّ شانه و نیز مینویسد که قوله الا تحبو
ان یغفر اللّه لکم فانه سبحانه ذکره بکنایة الجمع ع

سبیل التعظیم و نیز میگویند انه سبحانه لما قال ان یغفر الله
لکم وصف نفسه بکونه غفورًا رحیمًا والغفور مبالغة
فی الغفران فعظم ابابکر حیث خاطبه بلفظ الجمع
الدال علی التعظیم انتهی وقال استاد البشر بل العقل
الحادی عشر الکاشف عن حقایق ودقائق نبیات الادبیات
ولاسیما علمی المعانی والبیان فی کتاب روائح القران
واما اطلاق الجمع علی المفرد فشایع فی عرف القران
انا نحن نزلنا الذکر رب ارجعون الذین قال لهم الناس
ان الناس قد جمعوا لکم والمراد بالناس الاول نعیم بن مسعود
وبالثانی ابوسفیان کما فسروا بذلک واذ قالت الملائکة
یامریم ان الله اصطفٰک والملائکة هنا جبرئیل
کما نص علیه فی التفسیر الکبیر یا ایها النبی اذا طلقتم
النساء نزلت فی طلاق حفصة کما رواه الراذی عن انس
وقال فی حاشیته والحدیث فقد روی ابوداود
السجستانی فی سننه فی باب حسن العشرة عن
عائشة قالت کان النبی اذا بلغه عن الرجل شیٔ لم یقل
مابال فلان یقول ولکن یقول مابال اقوام یقولون انتهی
وصاحب معالم التنزیل در تفسیر قوله تع رب ارجعون نوشته که

ولم یقل ارجعنی وهو یسئل الله وحده الرجعة علی
عادة العرب فانّهم یخاطبون الواحد بلفظ الجمع علی
وجه التّعظیم کما اخبر الله تع عن نفسه فقال انّا نحن
نزّلنا الذّکر وانّا له لحافظون ومثله کثیر فی القرآن
ونیز در تفسیر الّذین یقیمون الصّلواة ویؤتون الزّکوة
وهم راکعون نوشته که اراد به علیّ بن ابیطالب رضی الله عنه
مرّ به سائل وهو راکع فی المسجد فاعطاه خاتمه
انتهی وثعلبی هم برین معنی موافقت نموده فمع شیوع استعمال
صیغة الجمع فی المفرد تعظیما وتکریما القول بانّه خلاف
الوضع کاشف ست از بودن قائلش نهایت غبی اطفال خورد سال هم
در وقت قیل وقال باین نحو حرف میزنند ودر بیان معانی ومطالب عالی
استعمال شان بدین منوال است والعقل نور یقذفه الله
فی قلب من یشاء ومن لم یجعل الله نورا فما له من نور
قال ودیگر آنکه حق سبحانه تعالی درین آیت برای خلفاء موعودین لفظ جمع
سیزده جا آورده است وهیچ جا بلفظ مفرد تعبیر نفرموده واگر اینچنین استعمال
الفاظ برای تعظیم بغیر قرینه جائز داشته شود اعتبار کلّی از وضع الفاظ خیزد
وهم بر معانی قرآن اعتماد نماند وهیچ حکم از احکام دین وشریعت ثابت نگردد
اقول انصاف اینست که این بیچاره بسبب قلّت فهم در استنباط معانی از

…عد در است والحق ما حققناه فاستقم کما امرت ولا تکن
من الجاهلین چه در قوله تعالی انا نحن نزلنا الذکر و انا له
لحافظون و یقیمون الصلوٰة و یؤتون الزکوٰة وهم راکعون
…تعدد لفظ جمع برای واحد وارد گشته و در اتیان لفظ جمع سیزده جا
…رض از عموم مخاطب اشارتیست خفی بآنکه ائمه اثنا عشر و جد امجد ایشان
…ضرت خیر البشر علیه و علیهم سلام الله الملک الاکبر که جمله ایشان ثلث
…عشر اند مقصود و مصداق آیه وافی هدایه هستند که ایشان مالک
…وارث و صاحب اختیار بر تمام روی زمین خواهند بود که هیچ بقعه از زمین از
…سلط ایشان باقی نماند پس آن متوقع است در عهد کرامت مهد حضرت
…احب الزمان علیه و علی آبائه سلام الله الملک المنان قال
…ئمه دیگر که بعد از حضرت امیر بودند عدم تسلط ایشان در زمین و عدم ازالهٔ
…ن از ایشان نزد فریقین بر ظاهر است حاجت تحریر ندارد اقول
…اب این سابقا ذکر یافته فلا نعیده قال و جواب دیگر آنکه خلافت
…بت مذکور مثل خلافت امم انبیاء سابقین موعود است چنانچه ارشاد فرمو
…استخلف الذین من قبلهم اگر زمانه خلفای ثلثه خلافت
…بوده قرار داده نشود بلکه غصب که بزعم اهل تشیع است مشبه با مشبه
…طابق نمی افتد زیرا که غصب در خلافت امم سابقین واقع نشده است
…فی الاتصال بوده است پس از این مراد گرفتن تخلف در وعده حق سبحانه تعالی

لازم می آید اقول لا نسلم کہ از لفظ استخلاف معنی اصطلاحی یعنی
رسول مراد باشد بلکہ معنی لغوی یعنی وراثت فی الارض مقصود است
کما صرح بہ المفسرون ولو فرضنا فلیس ھذا اول قا
کثرت فی الاسلام بلکہ غصب خلافت در زمان نبی اسرائی
ہم واقع شدہ است در وقتیکہ حضرت موسیٰؑ بمیقات پروردگار خود
وہرون را در میان قوم بخلافت خود گذاشتہ بود بعد آنکہ وعدہ سی
کہ با قوم خود نمودہ بود بموجب اشارہ الہی واتممناھا بعشر
میقات ربہ اربعین لیلۃ بچہل شبانروز کشید قوم او
تا آنکہ سامری از میان ایشان پیدا شد و از حلی و پیرایہای قوم
ساخت و با ایشان گفت اینست خدای شما و ایشان متا
سامری نمودہ گوسالہ را پرستیدند و ہارون خلیفہ موسیٰ را
زبون ساختند و قصد قتل او نمودند چنانچہ آیہ کریمہ قال یا ابن
ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی بران دلالت
پس ہمچنانکہ امت موسیٰؑ کہ از جملہ پیغمبران اولو العزم بود در ایام حیا
بسبب غیبت چند روزہ مرتد شدند و مخالفت وصیت و وصی او نمو
گوسالہ پرست شدند ہمچنین اکثر امت پیغمبر ما صلی اللہ علیہ وآلہ
بعد از وفات پیغمبرؐ مخالفت وصیت و وصی او نمودند حذو النعل بال
والقذۃ بالقذۃ وھذا مما لا یخفی علی من لہ ادنی

الّتی وعبوس بکتب الصحیح والتواریخ فتدبّر بلکه اگر خلافت
ثلثه خلافت موعوده قرار داده شود درینصورت مشبّه با مشبه
مطابق نمی افتد زیرا که در امم سابقه هیچیک از خلفا باجماع وشوری
خلیفه نشده است بل بنصّ من الله تعالی ورسوله شده
فتامّل قال واگر کسی گوید که مراد حضرت امام مهدی است جوابش همانست
که بالا مذکور شد که آنجناب فرد واحد است واطلاق جمع بر واحد جائز نیست
اقول جوابش همانست که قبل مذکور شد قال وهم در وقت
نزول آیه موجود نبودند اقول عزیز دهلوی در تحفه خود نوشته که مجموع
این امور در ماسوای زمان خلفای ثلثه واقع نشده زیرا که حضرت امام مهدی
در وقت نزول این سوره بالاجماع موجود نبودند انتهی ودر بوارق
موبقه جواب آن بدینگونه مسطور است که مدخول است باینکه حضور بعضی مخاطبین مصحح
خطاب بسوی ممتنع است وچون در آنوقت جناب امیر وحسنین حاضر بودند خطاب
بنحو صحیح خواهد بود وذلك ممّا تقرّر فی الاصول وهمین است حال سائر
خطابات قرانیه کما لا یخفی وهمچنین است صیغه امنوا گو بحسب ظاهر بر زمانه
ماضی دلالت دارد وکیف حالانکه فضل بن روزبهان گفته که ملوک عرب
داخل آیه مذکوره اند ودر قران مجید در مواضع عدیده یا ایّها الذین
امنوا وارد شده ومراد از آن سائر مؤمنین اند وکذا قوله
تعالی الّا الّذین امنوا وعملوا الصّالحات وتواصوا

بالحق وتواصوا بالصبر ونظائر آن وکذا قوله کان الله
علیما حکیما وامثال آن بر تقدیر تنزل غایة ما فی الباب از قسم مجاز بوده
ودر ارتکاب آن با وجود صارف از حقیقة کلامی نیست انتهی قال حتی که
در وجود ایشان اختلاف است اقول بدانکه وجود امام در هر زمانی از آیه وافی
هدایه اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم ویا
ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین
وحدیث من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة
جاهلیة واحادیث اثنا عشر خلیفة که متفق علیها بین الفریقین
واحادیث معتمده دیگر ثابت است پس لابد که امام این زمان حی وموجود باشد
وهو المطلوب و اکثر علمای اهل سنت تصریح بولادت باسعادت آنحضرت نموده اند
وذکر غیبت آنحضرت نیز فرموده اند چنانچه ابن حجر در صواعق محرقه خود آورده ولم
یخلف غیر ولده ابی القاسم محمد الحجة وعمره عند وفات
ابیه خمس سنین لکن آتاه الله فیها الحکمة ویسمی القائم
المنتظر قیل انه تستر بالمدینة وغاب فلم یعرف
این ذهب حسن العسکری فالمهدی من اهلبیت
النبوی علی کل تقدیر فاندساج فی سلکهم وح
فلا باس بذکر بعض النصوص الواردة فیه یعنی
حسن العسکری هیچ فرزند نگذاشت غیر از ابو القاسم محمد حجة که در وقت

درسن پنجساله بود لیکن دران سن خدا تعالی حکمت بوی ارزانی داشت
و را قائم منتظر نیز گویند بعضی گفتند بواسطه آنکه در مدینه مستور شد وغائب شد
نمیدانست که کجا رفت تا اینکه گفته بهر حال پس مهدی از اهلبیت
نبوی است بر هر تقدیر که باشد پس مندرج است در سلک اهلبیت نبوی
بصورت ضرری نیست بذکر بعض نصوص وارده در او انتهی پس ازین عبارت
آنچه می بینی ظاهر میشود که ولادت آنحضرت و حصول علم و کمال برای
جناب در سن پنجسالگی باعتراف اہل خلاف ثابت است پس باید و شاید
مهدی موعود همین مهدی باشد و هو ظاهر و شیخ محی الدین عربی
عارف کامل سنیان است در فتوحات مکی در باب سیصد شصت و ششم
آورده ان لله خلیفة یخرج من عترة رسول الله
من ولد فاطمه علیها السلام یواطی اسمه اسم
رسول الله صلی الله علیه واله وسلم جده
الحسین بن علی علیهما السلام یبایع بین الرکن
والمقام یشبه رسول الله فی الخلق بفتح الخاء
وینزل عنه فی الخلق بضم الخاء اسعد الناس به
اهل الکوفه یعیش خمسا او سبعا او تسعا یضع الجزیة
یدعو الی الله بالسیف ورفع المذاهب عن الارض
فلا یبقی الا الدین الخالص الخ وهذا کلام عارف فهم

الوحید کاف شاف لمن القی السمع وهو شهید ولعل
التامل الصادق لایکاد یحید اما حال مستفتی مثل حال فاضل
هرویست تفصیل این اجمال آنکه سند المتکلمین قاضی نور اللہ شوستری طاب
ثراه وجعل الجنة مثواه در کتاب مجالس المؤمنین مناظراتیکه شیخ محمد بن علی بن
ابراهیم بن جمهور اللحصاوی اعلی اللہ مقامه را با فاضل هروی روداد
نقل فرموده بجمله آن اینست که جناب شیخ میفرماید که روزی از فاضل ہروی
پرسیدم گرچه میگوئی در حدیث مشهور من مات ولم یعرف
امام زمانه مات میتة جاهلیة صحیح ست یا نه گفت
بلی صحیح است وبر صحت آن اتفاق است گفتم پس بگوی که امام تو کیست
گفت حدیث بر ظاهر خود محمول نیست بلکه مراد درین حدیث قران است تا باور
او آنست که من مات ولم یعرف امام زمانه الذی هو القران
مات میتة جاهلیة گفتم بنا برین لازم می آید که تعلم قران بر هر یک
از مردم واجب عینی باشد با آنکه هیچ احدی بآن قائل نیست گفت جمیع قرآن
مراد نیست بلکه مراد فاتحه و سوره ست که قرات آنها شرط ست در صحت نماز
و بنا بر آن واجب عینی از باجماع گفتم که حضرت رسالت درین حدیث امام را اضافت
بزمان ساخته و گفته که من مات ولم یعرف امام زمانه
وتخصیص اہل زمان چنانچه در حدیث واقع است دلیل ست بر اختصاص
اہل زمان بامامی که معرفت او بر ایشان واجب ست و بر تقدیر قائل شدن

که مراد باین امام فاتحه است تخصیص مذکور را افاده نمی نماید پس آن تاویل مطابق
مقتضای حدیث نباشد آخر از آن تاویل علیل برگردیده و گفت بنا بر حدیث
در حال من و تو برابر است در مقتضای آن درین زمان گفتیم که حاشا حال بر منوال
شد که تو گمان برده بلکه مراد درین زمان امامی است که اعتقاد بامامت او دارم و
معرفت او بدلیل حاصل کرده ام و تو چنین نیستی پس ما و تو برابر نباشیم پس گفت
هنگامیکه اعتقاد بامامت او داری هرگز او را نمی بینی و جاه و مقام او را نمی دانی
و دین خود از او بهره و نفعی نمی یابی و فتوای مسائل خود را از او نمی شنوی
پس من و تو درین حکم برابر باشیم گفتیم حاشا و کلا که حدیث را دلالت نیست
بر جاه و مقام امام را باید شناخت یا بر آنکه فتوای مسائل خود را از او باید شنید
مضمون آن بیش از این نیست که او را باید شناخت و الحمد لله که من او را
شناسم و دلائل واضحه بر وجود او و وجوب امامت و لزوم و متابعت او دارم
ملاقات او در هر وقت و ظهور او بر خود و سائر امت عیانم و اینست آنچه
مقتضای حدیث مذکور بر من واجب است زیرا که حضرت رسالت نفرمود که
من لم یأخذ عن امام زمانه الفتاوی و همچنین نگفته
لم یعرف مکان امامه بلکه گفته من لم یعرف امام
زمانه و الحمد لله که من او را شناخته ام و ترا اعتقاد آنست
داری و آنکه زمان تو از امام خالی است پس من و تو برابر نباشم
باین مقام رسید فاضل هروی عاجز شده گفت من نیز در طلب معرفت

امامم وشنیده ام که در ولایت یمن مردی دعوی امامت میکند میخواهم که خود را ...
رسانم تا صحت دعوی امامت او را بدانم انگاه تابع او شوم پس من گفتم ...
که الحال در ینوقت ترا امامی نیست پس اینوقت از اهل جاهلیتی واگر ...
در جاهلیت خواهی مرد باآنکه اهتمام تو درین ایام در طلب ملاقات امام خلاف ...
مذهب تو واصحاب تو از اهل سنت است زیرا که ایشان قایل نیستند ...
بوجود امام در هر زمان و حکم بوجوب وجود او در هر وقت نمیکنند پس ساکت ...
وجوابی نگفت انتهی فانتبه قبل فواتك وانته عن ...
هفواتك فان سهامنا فوائك قال وهم نزد اهل ...
مخفی هستند وحق سبحانه تعالی خلافت موعوده علی وجه ... تشبیه بامم ...
بیان فرموده در امم سابقه کسی خلیفه مخفی نبوده است آنجناب چگونه ...
این آیت می تواند شد اقول خطینا مؤذننا کردی وهنك ...
تعالوا علی الاسلام نبکی ونلطم ازین کلام ملام انجام ...
میگردد که مستفتی را از غیبات انبیای سابقین مثل فرار موسی از ...
فرعون واختفای او از آنها وغیبت یونس ع واز ماجرای حضرت ...
خضر والیاس اطلاعی ندارد وما بخوف تطویل از ذکر قصه اینها ...
نمودیم ومن شاء الاطلاع فلیرجع الی کتب التواریخ ...
وشبه نیست که جناب سید المرسلین صلی الله علیه واله و...
تا مدت مدید مستتر بودند تا آنکه از قوم جفاکار خائف شده بغار ...

دیدند و هر گاه حال چنین باشد اینقدر در باب صحت غیبت و اختفای
حضرت صاحب العصر والزمان علیه وعلی آبائه الکرام الاف التحیة والسلام
من الله الملک المنان کافی است قال الآلوسی اگر کسی گوید که حضرت علی کرم الله وجهه
نزد سنیان خلیفه چهارم اند و از خلفا حق سبحانه تعالی وعده ازاله خوف
بوده است و چون بانجناب همیشه از افواج شام خوف و هراس لاحق ماند خلافت
آنجناب چگونه ثابت خواهد شد گوئیم خلافت حضرت امیر نزد سنیان ثابت است
اگر حق سبحانه تعالی وعده ازاله خوف از کفار نموده است و افواج شام فرقه
اهل اسلام بودند و جنگ و جدال فیما بین اهل اسلام واقع شده بود نه با کفار
حضرت امیر ع نزد سنیان مصداق آیت باخوبی میتواند شد لیکن نزد اهل التشیع
خلافت آنجناب ثابت نمیگردد زیرا که افواج شام را نسبت کفر میسازند از این جهت
از ایشان ازاله خوف از کفار نگردیده مصداق آیت نمی تواند شد اقول
مقصود اصلی مستفتی ازین سوال و جواب ناصواب جز این نیست که برادران
اسلامی خود یعنی افواج شام را داخل ربقه اهل اسلام گرداند تفصیل این
اجمال و سوال است که اهلسنه برای خلافت خلفای ثلثه آیه استخلاف را
دلیل میگردانند و غلبه و قهر و استیلا و زوال خوف از جانب کفار
لازم خلافت قرار داده میگویند که مصداق آیه استخلاف ازمنه ثلثه است
زیرا که قهر و غلبه که در زمان ایشان حاصل بود در وقت هیچیک از دیگران
نشده است پس مصداق آیه استخلاف ایشانند فقط بنا برین

مستفتی اولاً بقید قلم آورده که حضرت امیر ع اگرچه در وقت نزول آیه موجود بودند
امن کامل و عدم خوف نیز در زمان ایشان حاصل نبود همیشه از افواج شام
خوف و هراس لاحق عمال و لشکریان آنجناب ماند انتهی حاصلش آنکه چون جناب امیر
از افواج شام مطمئن نبودند و زوال خوف از لازم خلافت است لهذا آنجناب
مصداق آیه نمی توان شد و شبهه نیست که زوال خوف از جانب کفار مطلق
پس لامحاله ازین کلام مستفتی نسبت کفر بافواج شام لازم می آید چه مستفتی علت
عدم مراد بودن حضرت امیر علیه السلام از آیه استخلاف فقدان امن کامل
عدم خوف از افواج شام قرار داده است و چون این محذور یعنی نسبت کفر
بقول خودش پس بافواج شام که برادران اسلامی مستفتی اند لازم گردید
بنابر رفع این نسبت قائل شدن بمصداقیت حضرت امیر علیه السلام
از آیه استخلاف هم او را لازم او فتاد لهذا ثانی الحال میسر اند که خلافت
حضرت امیر نزد سنیان ثابت است زیرا که حق سبحانه تعالی وعده
ازاله خوف از کفار نموده است و افواج شام فرقه اهل اسلام بودند و جنگ
جدال فیما بین اهل اسلام واقع شده بود نه با کفار حضرت امیر نزد سنیان
مصداق آیه باخوبی می توانند شد لیکن نزد اهل التشیعه خلافت آنجناب ثابت
زیرا که افواج شام را نسبت کفر میسازند ازین جهت نزد ایشان ازاله خوف
از کفار نگردیده مصداق آیت نمی توانند شد انتهی فاعتبروا یا
اولی الابصار و اما قول باسلام افواج شام پس مردود است

حدیث نبوی صلی الله علیه وآله وسلم که یا علی حربک حربی که متفق علیه
الفریقین است وشکی نیست که محاربه با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
ست درینصورت افواج شام را که محاربه با نفس رسول نمودند کافر دانستن
ایمان است و اما دلیل اثبات اصل خلافت بلافصل علی بن ابیطالب علیه السلام
شیعه آیه استخلاف نیست بلکه شیعه استدلال بر امامت آن معصوم ع
وافی هدایه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک الآیه میکنند واز
امامت نص وعلم وحکمت وشجاعت وامثال آن میدانند زوال خوف را
اثبات خلافت دخلی نیست کما قال اگر کسی گوید که زمانه خلفا مصداق
آیت هم نمی تواند شد زیرا که از قوله تعالی ومن کفر بعد ذلک
ولئک هم الفاسقون معلوم میگردد که کسی خلیفه چنان خواهد بود
ران وناسپاسی این نعمت خواهد ورزید ونزد سنیان کسی خلیفه کفران
ت نکرده است جواب این احتمال وقتی تواند بود که لفظ منهم در قوله تعالی
یعنی ومن کفر منهم بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون
چنان وارد نشده است این احتمال چگونه تواند شد ومع هذا
احیت وخلوص عبادت ایشان که خالی از ریا وشرک باشد
سبحانه تعالی خود خبر داده که یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا
آنکه حق سبحانه تعالی آنکسانرا که وعده عطا کردن غنائم کثیره فرموده است
هدایت نمودن ایشان را هم ارشاد فرموده که ویهدیکم صراطا

مُسْتَقِيمًا وارد شده است و غنائم کثیره بعد جناب رسالت مآب صلی اللہ علیه و
بجز خلفا کسی را حاصل نشده کفران و ناسپاسی از ایشان چگونه متصور خوا
الغرض ازین آیت صاف معلوم میگردد که فساد و ناسپاسی از شخص غیر صا
خواهد گردید اقول واضح باد که ازین عرق ریزی مستفتی وار چنین اهتمام بمعنی غرض
اصلیش همین است که خلفای ثلثه را از وصف کفران و ناسپاسی بری ساز
و هرگاه که ما قبل برین کفران و ناسپاسی اینها از نعم الهی به پایه ثبوت رسانید
و اسلام اینها مخدوش ساختیم و نفی انحصار حصول غنائیم کثیره باینها ثابت نمو
و هدایت الهی نسبت باینها ممنوع ساختیم و دلائل قامعه براین امور از اقوال اعـ
اهل سنت قائم کردیم حالا مستفتی را مجال رفع نسبت کفران و ناسپاسی از اینها
باقی نمانده و اذا لم تستحیی فاصنع ما شئت قال و اگر کسی گوید که
برای بیان است برای تبعیض نیست و استخلاف بمعنی توطن در زمین است اقول
پیشوایان مستفتی این را بیان نموده اند قال صاحب الکشاف الخطا
لرسول اللہ ولمن معه ومنکم للبیان کالتی فی آخر سورة ا
وعدهم اللہ ان ینصر الاسلام علی الکفر و یورثهم الار
و یجعلهم فیها خلفاء کما فعل ببنی اسرائیل حین اورثهـ
مصر و الشام بعد اهلاک الجبابرة انتهی و بیضاوی هم د
بیان موافقت دارد کما بیناه سابقًا قال گوئیم مفاد من بیانیه در اینجا
بمعنی توطن مفاد من تبعیضیه است زیرا که اگر زید را ده پسر بودند و بعض از آن کسی فتـ

بتوان گفت که پسران زید فلان را قتل نمود و حال آنکه مرتکب فعل بعض شدند اقول
مع قطع نظر از عدم جواز ارتکاب چنین مجاز در ما نحن فیه جوابش قریب صواب نیست
دانستی که بیان زمخشری و بیضاوی مخالف آنست و معهذا مفاد من
تبعیضیه مفید مطلبش نیست زیرا که مدلول آن اینست که مؤمنین صالحین که بعض مخاطبین
منهم موعود بالاستخلاف اند نه اینکه بعض مؤمنین صالحین موعود اند باستخلاف
مطلوب او حاصل نمیشود مگر ثانی بلی اگر وَعَدَ اللّٰهُ مِنَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوا
موعود بالیستخلفنّ منهم و من برای تبعیض البته فائده بحالش
نمود وَاَنّٰی هٰذا مِنْ ذَالِکَ پس جوابش غیر صواب است چه از آن لازم
آید که کل مؤمنین که بعض مخاطبین اند همگی خلیفه باشند علاوه بر آن مفاد من
تبعیضیه دلالت دارد بر اینکه بعض صحابه مخاطبین مؤمنین صالحین بوده اند و بعض آنها
از ایمان و عمل صالح بهره نداشتند و هذا انفع لنا و اضرّ لکم و غالباً
ندان پیشوایان مستفتی باین راضی نباشند والّا عدول از کلیّة الصحابة
کلّهم عدول لازم آید قال و در صورت حمل من بر بیان و استخلاف
بمعنی توطن گرفتن قید وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ لغو می افتد زیرا که توطن در زمین
بانچه صالح را حاصل است فاسق را نیز بلکه زیاده و خوب تر بلکه فقید ایمان هم عشست
را که کفار را نیز توطن در زمین حاصل است و کلام لغو در قران محال است اقول
حضرت سلطان العلماء اعلی الله مقامه در بوارق موبقه بجواب این توهم چنین
نموده اند که چرا این توطن مثل توطن بنی اسرائیل که مفسرین گفته اند نباشد

یا توطن و تصرف بعضی از ملوک صالحین که خلافت حقیقیه نداشتند نباشد یا مو
مجموع استخلاف و تمکین دین وغیره نباشد یا مراد از عدم خوف نفی خوف اخروی
علاوه آنکه حق تعالی مومنین را وعده غلبه وغیره فرموده گو در ضمن آن بالعرض توطن
غیر اسلام متحقق باشد آیا نمی بینی که بمقتضاے **لولاک لما خلقت**
الافلاک و دیگر اخبار مستفاد میشود که خلق تمام عالم و آسمان و زمین برا
جناب رسول خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم و اولاد آنحضرت علیهم السلام است
و معهذا کفار در دنیا بعیش تمام دارند بالجمله بنابر تسلیه و تسکین مومنین وعده ا
بامن وغیره براے انها شده و از آن لازم نمی آید که مطلقا توطن کفار در ارض
حاصل نشود انتهی کلامه **اعلی الله مقامه و ذلک ما اردنا**
فافهم و کن من الشاکرین و ما املینا علیک من
الذاکرین وصلی الله علی نبینا محمد و آله الطیبین
الطاهرین **الطاهرین**

تمت بالخیر

قطعۂ تاریخ طبع کتاب من تصنیف جناب سید شاہ الفت حسین صاحب قبلہ یاد

…ید علی رضا کہ رہ حق نشان دہد | تا رہروان سند بسر منزل یقین
…ش مع جرے بہ بحث امامت نگاردا | رشک سواد مردمک چشم حور عین
…و خلق را ہم وہیچ طریق حق | تا راست بسپرند رہ آل طاہرین
…شن تر از دلیل بود دعوتش بحق | برہان بدعوتش پئے اثبات حق متین
…یم اہل حق ہمہ کحل الجواہر است | میلے بود بکوری چشم معاندین
…لوب حق طلب ہمہ مطلب کہ درج کرد | ہر جملہ برگزیدہ دلہاے حق گزین
…اد بہر عقل مصرعہ برجستہ خواستم | بہر سن نگارش این نامہ گزین
…دہ کلک من ہر اعداے دین بگفت | روشن بنور چشم دل مؤمنین مبین

قطعہ دیگر تاریخ طبع کتاب من تصنیف جناب سید شاہ الفت حسین صاحب

…ے ترتیب داد اندر کلام | سید نیکو صفات و نیک خو
…ہ موجز نسخۂ مبسوط علم | این چنین مبسوط را موجز مگو
…لک این مسلک حق الیقین | ہشت خلد از و بدست و چار جو
…زونے از کلام آوردہ ہست | یابد از وے ہر چہ جوید نکتہ جو
…ے دانش بود حرفے از ان | قلزمے را داد جا اندر سبو
…نچہ ہا رنگ رنگ آراستند | دارد این گلزار دیگر رنگ و بو

حق بود امروز در جهل و غرور
مشتعل در تند باد و چار سو

لیک حق حق است باطل باطل است
ذره کے با مهر گردد رو

سال ترتیبش چو جستم طبع گفت
توتیای چشم بینایان بگو

قطعه تاریخ تالیف کتاب من تصنیف جناب سید علی محمد شاد

دل شب و چار شد دم مسجد یگانه
گو رونق سخن چو سلیم و کلیم

عیسی صفت بمعجزهٔ نظم بی نظیر
شاد آنکه نقد جان بغلام رحیم

گفتم کتاب مولوی سید علی رضا
یکجا شد و نشان ره مستقیم

گفتا برای سال بمن از سر عجب
طبع بلند او چه جواب عظیم دا

قطعه تاریخ طبع کتاب من تصنیف جناب سید علی محمد صاحب شاد

این نامه که در فروغ باشد چون ماه
بر صدق بیان او خدا هست گو

مطبوع چو شد برای سالش گفتم
الزام عظیم داد سبحان ال